

بررسی کنوانسیون کابل یا معاهده‌ی دیورند (12 نوامبر 1893) در سه گفتار در رابطه با 119مین سالگرد این معاهده

آنچه که درین نوشتارها میخوانید پیش ازین نیز در تارنماهای شبکه‌ی میان‌تار (انترنت) نشر شده است. حاد بودن موضوع درین روزها در افغانستان مرا واداشت تا بدون دیگر دیسی در محتوا، بار دیگر به نشر آن بپردازم.

1. گفتار نخست: عدم شناسایی خط دیورند و عواقب آن برای افغانستان
2. گفتار دوم: نگاهی به رد پذیرش معاهده‌ی دیورند و موازین حقوق بین الملل¹
3. گفتار سوم: چند نکته درباره‌ی نقشه، خط، سرحد و عنوان معاهده‌ی دیورند یکجا با متن آن به

انگلیسی و فارسی

گفتار نخست: عدم شناسایی خط دیورند و عواقب آن برای افغانستان

1 - پیشینه از دست رفتن خاکهای افغانستان

قبل ازینکه به موضوع خط دیورند بپردازم، لازم میدانم در مورد پس منظر تاریخی سرزمینهای از دست رفته افغانستان در قرن 19 م. نظر اندازیم تا دیده شود که مناطق از دست شده افغانستان تنها همین نواحی سوات، باجور، چترال، ارنوی، وزیر، داور و چمن اند که توسط خط دیورند از بدنه افغانستان جدا شده اند یا اینکه مناطق دیگری نیز بوده اند که مقامات افغانی از آن سخنی نمیگویند. سپس خواهیم دید این تقاضاها تا چه حد عملی اند و چه عواقب این مسأله تا کنون برای افغانستان داشته است.

شادروان میر غلام محمد غبار در کتاب مشهورش «افغانستان در مسیر تاریخ» می نویسد:

« آخرین دولت در افغانستان که حدود سیاسی مملکت را با حدود طبیعی آن منطبق ساخت ، دولت ابدالی در قرن 18 م. بود . ولی در قرن 19 م. با انحطاط دولت ابدالی و استقرار دولت محمد زایی حدود کشور از هر طرف ، مخصوصاً از جبهه شرق و جنوب قیچی شده رفت ، تا شکل کنونی اختیار کرد و از سواحل بحر و رود سند عقب زده شد و محاط به خشکه گردید .

بدین ترتیب در دوران شاه محمود ابدالی ولایت خراسان در شمال مغرب افغانستان در سال 1803 بدست حکومت قاجار ایران افتاد . قلعه اتک در سال 1812 به حکومت سک پنجاب گذاشته شد ، ولایت ملتان در سال 1818 بدست حکومت سک افتاد .

در دوره محمد زایی:

ولایت کشمیر در سال 1819 بدولت پنجاب ملحق شد . ولایت دیره غازی خان در سال 1821 به پنجاب گذاشته شد . ولایت دیره اسماعیل خان در سال 1821 به دست سک افتاد . ولایت پیشاور را در سال 1821 سک اشغال کرد . ولایت سند را در سال 1843 دولت انگلیس گرفت . ولایت بلوچستان را در سالهای 1854-1876 حکومت انگلیس تصرف نمود . ولایت مرو را در سال 1884 دولت روسیه زاری گرفت . علاقه های شمال ، فوشنگ تازک ، کرم و لندی کوتل در سال 1878 م. طبق معاهده گندمک از طرف امیر محمد یعقوب خان به حکومت انگلیس داده شد . ولایات سوات ، باجول ، چترال، علاقه های ارنوی ، وزیر ، داور چاکی و چمن در سال 1893 م. طبق معاهده دیورند از طرف عبدالرحمان خان به انگلیسها داده شد . علاقه پنجه در سال 1885 م. به دست روسیه زاری افتاد¹.

طوریکه در فوق دیده میشود خاک های از دست رفته افغانستان بمراتب بیشتر از آن مناطقی است که ما در معاهده دیورند از دستن داده ایم، و این تجزیه در طول قرن 19 م. بطور مداوم و بدون انقطاع انجام گرفته است. به شکلی که

افغانستان مجبور شده است، در مدت نود سال، یازده بار قسمتهای مهم از سرزمینش را به کشورهای بیگانه واگذار کند.

۲ - معاهده دیورند (کنوانسیون کابل):

مطابق این معاهده طوریکه متذکر شدیم مناطق سوات، باجول، چترال، ارنوی، وزیر، داور و چمن از دولت افغانستان جدا شد. این معاهده که در 12 نوامبر سال 1893 توسط امیر عبدالرحمان خان از یکطرف و دیپلمات انگلیسی هنری ماتیر دیورند از سوی دیگر امضا شد. هدف آن تعیین سرحد میان افغانستان و هند بریتانیایی بود. خط مرزی که توسط همین معاهده تأیید شد، بنام خط دیورند مسما گردید و امروز سرحد رسمی دو کشور افغانستان و پاکستان را تشکیل میدهد. اما به علت الغای آن از سوی مقامات افغانستان، بعد استقلال و ایجاد کشور پاکستان و آنهم پس از شناسایی پاکستان، این خط مرزی تبدیل به منبع اصلی تنش و تنش میان دو کشور شده است. چنانچه قضیه خط دیورند از طرف محافل معینی سمبول عشق به میهن و نشانه وطن دوستی به حساب می آید و بی توجهی به آن، ضدیت به منافع ملی محسوب می شود!

اما سوال در اینجا است که آیا افغانستان قادر است با استناد به تاریخ یا مشترکات فرهنگی، بدون در نظر داشت واقعیت های روابط بین لملی و موازین و اصول حقوق بین لملی، مدعی استرداد سرزمین های شود که در گذشته جزو از خاکش بوده است؟

نگارنده به این عقیده است که از لحاظ قانون بین لملی این خواست افغانستان نه در چوکات قانون و عرف بین لملی می در آید و نه هم در محدوده دکترین و رویه قضای حقوق بین لملی می گنجد. اما اگر کسی اساس حقوقی درین مورد داشته باشد می تواند ارایه کند تا با اتکاء به آن زوایای تاریک این معضله روشن گردد و منطبق به حق این مسأله حل نشده، به سود کشور منحل شود. اینجانب خواهم کوشید در فرصت مناسب درین موضع روشنی ببیانم تا معلوم شود که چرا مقامات افغانستان درین سیاست تک و تنها مانده اند و هیچ کشور موضع افغانستان را تأیید نمیکند.

طوریکه در فوق گفته شد مناطق از دست رفته افغانستان فقط منحصر به مناطق مندرج در معاهده دیورند نیست. فرض کنیم که افغانستان مستحق چنین ادعا است، پس چگونه میتوان کشورهای دیگر و مردمان آن را وادار کرد تا به این خواست افغانستان جواب مثبت بدهند. در مورد پاکستان به یقین میتوان گفت که دیگر دولت بنام پاکستان وجود نخواهد داشت. زیرا پاکستان متشکل از مناطقی است که در گذشته جزو از خاک افغانستان بوده است. این خواست چیزی است که از لحاظ منطق محال به نظر می آید.

اما در چنین حالت عکس آن میتواند قابل اجرا باشد یعنی اینکه با ادغام پاکستان در افغانستان، دیگر افغانستانی وجود نخواهد داشت. بیهوده نیست که کلمه «کنفدراسیون پاکستان و افغانستان» گاهی از طرف محافل معین پاکستانی همراه با بعضی یاران افغانی اش نشخوار میشود که در واقعیت جز از هضم و مستحل شدن افغانستان در معده پاکستان چیزی دیگری نخواهد بود.

از سوی دیگر ایران و ترکمنستان نیز باید به نفع افغانستان تجزیه شوند. چیزیکه منطقاً مستحیل است. حقیقت این است که استناد به تاریخ درینگونه مسایل هرگز نمیتواند موجه باشد. مردمان، قوم ها، عشیره ها، دولت ها در طول تاریخ با هم روابطی داشته اند. این روابط گاهی مسالمت آمیز و گاهی قهر آمیز و توهم به ستیز بوده است. قوم ها و دولتهای معینی یک منطقه بر اساس جنگ و ستیز گاهی میتوانند قدرت عظیمی کسب کنند و مناطق زیادی را به تصرف خود درآورند. اما در زمان دیگری از تاریخ قوم دیگری دست بالا میافتد و سیطره اش را تا میتوانست میگسترند. بدین ملحوظ هیچ کشوری را نمیتوان یافت که در برهه از تاریخ اش بر کشور و یا کشورهای همجوارش تسلط سیاسی نداشته بوده است.

این امر را در تاریخ هرجا، در هر منطقه و هر قاره جهان: در آسیا، در اروپا، در افریقا و نیز در میان سرخ پوستان امریکا پیش از کشف آن قاره بدست کریستف کولمب میتوان یافت.

اما مقامات افغانی از تمام مناطق از دست رفته کشور صحبت نمیکند بلکه فقط از خط دیورند یاد میکنند که بیشتر خصلت قومی و عشیره ای دارد تا خصلت ملی و وطنی. دلیل پیدایش آن هم در واقعیت وحدت بخشیدن میان قبایل دو طرف مرز بوده است. البته این تنها پشتونها نیستند که از هم جدا شده اند. این امر در مورد اقوام دیگر کشور نیز

صدق می کند. در افغانستان نه تنها پشتونها، بلکه تاجکها، ازبکها، ترکمنها، بلوچها و حتا ایماقها نیز توسط مرزهای دولتی از هم مجزا شده اند. از سوی دیگر اقوام بسیاری در کشورهای دیگر جهان، نیز کم و بیش به همین سرنوشت دچار اند. امروز در جهان هیچ مملکتی را نمیتوان یافت که بر مبنای تک قومی بنا یافته باشد و حدود سیاسی اش مطابقت کامل با سرحدات قومی اش داشته باشد. مثال آن را میتوان در کشورهای همجوار دید. حتا در کشورهای پیشرفته اروپای نیز چنین است. هالند و بلژیک از سال 1825 تا سال 1848 کشور واحد بودند. در سال 1848 بلژیک از هالند جدا شد و کشور مستقل را تشکیل داد. نیمی از مردم بلژیک هالندی صحبت می کنند. هالند ادعای در قبال هالندی زبانان بلژیک ندارد. تا جایکه این مشترکات فرهنگی و زبانی باعث شده است که هالند و بلژیک همراه با کشور لوکزامبورگ اتحادیه ای مخصوصی همکاری را بنام « اتحادیه ای کشورهای بی نی لوکس » ایجاد کرده اند.

در حال که پشتونهای آن سوی دیورند هیچ علاقه ای به قضیه خط دیورند ندارند مقامات افغانی هر آن چندگاهی یک بار از آن سخن میگویند. تا کنون به مشکل میتوان دریافت که منظور از این قضیه چیست و یا حل داعیه برحق مردم آن سوی سرحد بر چه برنامه ای استوار است. اما از گفتار و رفتار مقامات در گذشته می توان به وجود دو نگرش در این مورد پی برد:

اول - مطالبه الحاق دوباره خاکهای افغانستان ، و

دوم - حق تعیین سر نوشت مردم آن سوی سرحد توسط خود شان از طریق اتونومی در داخل پاکستان.

نگرش اول یعنی الحاق دوباره خاکهای افغانستان، بعد از استرداد استقلال افغانستان که بسیاری رجال سیاسی آن وقت از آن حمایت میکردند، در همان زمان امر عادلانه واقعبینانه بود. اما دولت افغانستان با امضای قرارداد صلح راولپندی سال 1919 م. و دوسال بعد معاهده کابل سال 1921 م. خط دیورند را برسمیت شناخت .

نگرش دوم که عبارت بود از حق تعیین سر نوشت مردم آن سوی سرحد توسط خود شان از طریق اتونومی در داخل پاکستان است، بعد از استقلال هند و پاکستان یا بهتر بگویم بعد از پیدایش پاکستان مطرح شد. دولت افغانستان که قبلاً خط دیورند را برسمیت شناخته بود، طرحی دیگری نمیتوانست داشته باشد. ماهیت این طرح در این خلاصه میشد که افغانستان هیچگونه دعوای استرداد ارضی ندارد، مناطق که آن طرف سر حد قرار دارند مربوط خاک پاکستان اند .

چنانکه نجیب الله خان نماینده افغانستان در مذاکراتش با مقامات پاکستان چنین نوشته است : «ما نمی گویم که تامین حقوق و حریت و هویت آنان (یعنی پشتونها) به نقص پاکستان و رفقای مسلمان آنها تمام شود. ... تنها چیزی که ما میخواهیم آن است که افغانهای (پشتونهای) میانه دیورند و سند با اتونومی کامل کشور واحد تشکیل نمایند که از قومیت آنان نمایندگی کند. ... این نقطه را نیز به افراد حکومت پاکستان توضیح کرده ام که نباید مراجعات و اظهارات من و نظریات و اقدامات حکومت را مداخله در امور پاکستان محسوب دارند یا مخالف پرستیژ خویش بشمارند.^۲

اگر این نگرش در مورد مردمان آن طرف خط دیورند مطرح باشد می توان گفت که میان افغانستان و پاکستان دیگر مناقشه ای وجود ندارد. زیرا نظام اتحادی (فدرالی) پاکستان این موضوع را حل کرده است و عدم شناسای خط دیورند دیگر مفهومی نمیتواند داشته باشد.

البته پشتون های پاکستان تا کنون دوبار اراده خویش را برای الحاق به پاکستان اظهار کرده اند:

یکی در همان زمان که پاکستان ایجاد شد و آنان با فراندن پیوستن خویش را به پاکستان بیان کردند. اگر آنان نظریه دیگری غیر از الحاق به پاکستان میداشتند، می توانستند فراندن را تحریم نمایند. بار دوم در زمان تصویب قانون اساسی سال 1973 م. پاکستان. در سال 1973 م. تمام احزاب منطقه به شمول حزب عوام ملی که نام جدیدی از حزب پیشین خدای خدمتگار خان عبدالغفار خان بود اعلان کردند که ولایت سرحدی جزو لاینفک پاکستان است و همچنان چون عنصر پاکستانی در انتخابات سال 1973 شرکت کردند. تا کنون نیز بدون کوچکترین اعتراضی سیاستهای پاکستان را در قبال افغانستان تأیید میکنند .

درحالیکه خود پشتونهای آن طرف سرحد دیورند کوچکترین علاقه ای به این موضوع ندارند و فکر میکنند که منافع آنان در چوکات اداری و سیاسی پاکستان تامین یافته است، دولت افغانستان بدون در نظر داشت منافع ملی خویش موضوع را گویا لاینحل گذاشته است. عواقب زیان آور این قضیه به حدی است که امروز پاکستان خود را حامی و

نافع پشتونهای داخل افغانستان قلمداد میکند. گاهی طرح کنفدراسیون میریزد و گاهی در جستجوی پیروزی یک حکومت تحت حمایت خویش در افغانستان است.

این یک واقعیت است که عدم شناسای خط دیورند باعث شده است که زمامداران پاکستان با دولت های افغانستان سر خوش نداشته باشند. بگونه ای که زمامداران پاکستان حتی آن دولتی که خواهان روابط دوستانه با پاکستان باشد به دیده اگراه مینگردند، چه رسد به دولتی که خواهان روابط متساویالحقوق با پاکستان باشد. حکومت مجاهدان که بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب روی کار شد، یکی از دوست ترین حکومت های افغانستان به نوع خود برای پاکستان بود. اما همین حکومت دوست و مصنوع و یار پاکستان، آرزو و هوس آن کشور را نتوانست بر آورده سازد تا اینکه توسط پاکستان و شرکاً به سقوط مواجه شد و جایش حکومت گوش به فرمان طالبان گرفت و این اخیر تا توانست دمار از روزگار مردم بر آورد. تا اینکه شری برخاست و خیری پیشه شد و آن رژیم نیز به ظاهر براه پیشینیان رفت.

اما نفوذ پاکستان در افغانستان امروز نیز کمتر از دیروز نیست.

حسرت و افسوس ما در این است که مجریان اصلی همه بدبختی های که از سوی پاکستان به ما تحمیل شد پنجابی های پاکستان نبودند بلکه آنانی بودند که ما به اصطلاح « از داعیه بر حق آنان » حمایت میکنیم.

البته طرح مسأله پشتونستان درگذشته از طرف کشور های معین دیگر نیز دامن زده میشد. چنانچه هندوستان و اتحاد شوروی (سابق) هر یکی با پیروی از منافع استراتژیک (راهبردی) خویش به این مناقشه میان افغانستان و پاکستان دامن میزدند. هند که با پاکستان بر سر قضیه کشمیر اختلاف دارد، مایل بود که افغانستان با پاکستان مناسبات دوستانه نداشته باشد. اتحاد شوروی (سابق) نیز ضمن پشتیبانی از موضع افغانستان هدف داشت کشور را از کشور های غربی و کشورهای اسلامی تجرید کند و به سوی خود بکشد. محصلان (دانشجویان) افغانی در مؤسسات آموزشی و دانشگاه های شوروی نیز تشویق می شدند پایان نامه های تحصیلی خویش را بر همین موضع بنویسند که درین صورت موضع حاد جلوه می نمود.

در اینجا منظور این نیست که ما کشوری را متهم کنیم که چرا چنین میکرد و یا چنان مینمود. هر کشور منفعتهای خود را دارد و میکوشد در روابط بین لمللی از آن منافع به وجه احسن حراست و حمایت نماید. این بر دولت افغانستان بوده و است که باید منفعت های ملی اش را بداند و با درک آن و بر همین اساس روابط اش را با دول دیگر جهان بشمول کشور های همسایه پایه ریزی کند.

بر مبنای همین سیاست «داعیه برحق» بود که در سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، صدها پاکستانی از طرف دولت آن وقت و با پاسپورت افغانی برای تحصیل به شوروی (سابق) روان شدند. مصارف تحصیل آنان نیز از طرف افغانستان پرداخته میشد. آنان که میان ایشان جاسوسان پاکستانی کم نبودند، آشکارا اختلاف قومی را میان محصلان دامن میزدند. این محصلان که بهترین بورسهای تحصیلی نصیب شان میشد و از طرف سفارت افغانستان در مسکو هرگونه خواست که داشتند بر آورده میشد، بدون پابندی به موازین اخلاقی و حق شناسی، افغانستان را یک کشور کم مایه به حساب می آوردند که چیزی مرغوبی برای جذب آنان ندارد. آنان به پاکستانی بودن خود افتخار میکردند و در مورد خط دیورند میگفتند که قضیه خط دیورند چیز بیست که دولت افغانستان خود برای دلگرمی اش ساخته است و ربطی به ما ندارد. میخواستند تا ابد بگویند «دا پشتونستان زمونژ»! این در حال است که آنان به زعم مقامات آن وقت افغانستان از جمله پیشروترین افراد و پیشاهنگان و علمبرداران «داعیه آزادی پشتونستان» به حساب می آمدند.

واقعیت این است در آن سوی سرحد کوچکترین حرکتی در این مورد دیده نمیشود.

افغانستان تا به کی به دنبال این موضوع است؟ افغانستان طی 58 سال با دامن زدن به قضیه خط دیورند نه تنها هیچ چیزی بدست نیاورده است بلکه بسیاری فرصت ها را نیز از دست داده است. تا حدی که حاکمیت ملی و استقلال خود را نیز باری درین قمار باخت.

افغانستان با ید بنا بر درک عینی از واقعیت های سیاسی و اجتماعی و ارجحیت دادن به منافع ملی و کشوری خویش که در آن از ذهنیت و عصبیت قومی جای نیست واضح بسازد که سیاست خارجی اش در قبال پاکستان مبتنی است بر حسن همجواری بر اساس اصول پذیرفته شده بین لمللی است از جمله اصل عدم مداخله در امور داخلی و اصل احترام متقابل به تمامیت ارضی یک دیگر.

۳- جنبه حقوقی مسأله:

بطور خلاصه می توان گفت که حتا اگر مسأله به یک نهاد بیطرف و مستقل هم سپرده شود ، افغانستان دعوا را می بازد. هیچ دلیل حقوقی وجود ندارد که ادعای افغانستان را تأیید کند. این موضع را زمام داران پاکستان نیز بخوبی درک می کنند.

زیرا :

- افغانستان توسط قرارداد صلح راولپندی 1919 م. و معاهده کابل 1921 م. معاهده دیورند را پذیرفته است.

- افغانستان بعد از ایجاد پاکستان دولت پاکستان را به همین نام و به همین محدوده جغرافیه ای به رسمیت شناخت و هیچ شرطی درینمورد نگذاشت.

- سرحدات افغانستان و پاکستان از طرف سازمان ملل متحد و تمام کشورهای دیگر به همین شکل به رسمیت شناخته شده اند.

- مردم آنطرف سرحد به رضای خویش پاکستان را کشور خود میدانند و ادعای افغانستان در واقعیت مداخله در امور داخلی آنان است.

- مشترکات قومی و فرهنگی نمیتواند دلیل موجه باشد زیرا ما با تمام کشورهای همسایه مشترکات فرهنگی، قومی و زبانی داریم.

- استناد به تاریخ گذشته و مشترکات قومی و فرهنگی دلیلی است بی مورد درین نوشته ذکر شد که کشورهای دیگر نیز همین سر نوشت را دارا اند (از نظر نگارنده سیاست کشور در مورد خط دیورند بر همین مبنا استوار است).

باید گفت درگذشته سرحدات بگونه امروز با ثبات و مستدام نبود. مرزهای دولتها بشکل امروزی مشخص نبود. قوانین و مقرراتیکه به چگونگی حفظ و رعایت سرحدات حاکم باشد بصورت امروز وجود نداشت. اشغال کشور دیگر که به اتکا به توانمندیهای نظامی و اقتصادی انجام میگرفت چیزی عادی و قبول شده بحساب می آمد. اما امروز مسأله طوری دیگری است. خلل ناپذیری یا ثبات مرزهای دولتی به اصل بنیادین و پذیرفته شده حقوق بین الملل تبدیل شده است. کشور های که در گذشته مستعمره و یا نیمه مستعمره بودند، حدود مرزی شان از دوران استعمار بجا مانده است. درین میان کمتر کشوری را می توان یافت که از تعیین خطوط سرحدی اش راضی باشد. اما صلح و امنیت بین المللی ایجاب میکند که سرحد های موجود به همین شکل که هست، شناخته شود. عدم شناسای و پذیرش آن به مفهوم دست انداختن به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور دیگر محسوب می شود و مخالف اصول پذیرفته شده منشور ملل متحد است. اگر هر دولت ناراضی از سرحدات اش دست به بازنگری آن بزند در آن صورت وضعیت بوجود خواهد آمد که در آن همه بر ضد همه به جنگ خواهد پرداخت. ما هم حد اقل با سه دولت همسایه برای استرداد مناطق از دست رفته خویش دست به گریبان خواهیم شد .

مثال:

عراق زیر رهبری صدام حسین برای بازنگری مرزهایش هشت سال با ایران جنگید و یکبار نیز کویت را اشغال کرد. نتیجه اش همان چیزی است که ما امروز در عراق شاهد آن هستیم. افغانستان نیز بدون در نظر داشت منافع ملی خود و بدون توجه به موازین و مقررات پذیرفته شده بین المللی، طی بیش از ۵۰ سال میلیون ها دالر را از دهان مردم مستمند و گرسنه اش ستاند و مصرف آنسوی سر حد کرد. تا اینکه به زانو نشسته است و حالش بهتر از عراق نیست.

۴ - آیا معاهده دیورند موقتی است؟

عده ای به این عقیده اند که معاهده دیورند موقتی بوده و برای صد سال اعتبار داشته است. چون به سال ۱۹۹۳ م. مدت آن تکمیل شده است، معاهده نیز قوت حقوقی اش را از دست داده و فاقد اعتبار شده است. این عده برای اثبات ادعای خود هیچ مدرکی ارایه نکرده اند که بشکل مستقیم و یا غیر مستقیم به موضوع روشنی بباندازد. و یقیناً میتوان گفت که چنین مدرکی وجود هم ندارد. در خود معاهده درباره زمان ختم آن ماده ای نیست و شواهد نیز عکس آن را

تأیید میکند. چنانکه امیر عبدالرحمان خان بعد از امضای معاهده در مجلس درباریان اش ضمن نطق مفصل از جمله چنین میگوید: «... ولی بعد ازین ترک کینه کردیم ... دولت انگلیس هیچگاه از فاصل سرحد به اینسو تخطی نخواهد کرد. من هم وثیقه به او دادم که از جانب دولت علیه مستقلة افغانستان تجاوز متصرفانه بعمل نخواهد آمد ... سر هنری دیورند نیز ضمن تاکید سخنان امیر گفت که این سخنان سراپا حقیقت است که ما در سوودو زیان هم شریکیم . اکنون که مسأله سرحد فصل شد امیدواریم که روز به روز دوستی و دلگرمی زیادتیر شود .»^۴

از طرف دیگر معاهدات مرزی بذات خویش نمیتوانند مؤقتی باشند. هیچ دولتی نمیخواهد حدود قلمرو خویش را به شکل مؤقت تعیین کند و به این وسیله تمامیت ارضی و حاکمیت ملی اش را به قمار بعدی موکول گذارد. به هر صورت قلمرو هر کشور که توسط مرزهای آن از قلمرو دولت دیگر مجزا میشود، پایه و اساس مادی موجودیت آنرا تشکیل میدهد و به همین علت هر دولت برای حفظ تمامیت آن مساعی بزرگ به خرج میدهد. منطقاً هیچ دولت به تنظیم و تثبیت مرزهایش بصورت مؤقت رضایت نمیدهد.

دلیل دیگر اینکه اگر معاهده دیورند مؤقتی میبود به دولت افغانستان لازم نبود در سال ۱۹۴۹ م. شتابزده و عاجل و یکجانبه آنرا ملغاً اعلان میکرد بلکه بهتر میبود که میگذاشت بعد از مدت معین صد سال، معاهده بخودی خود منسوخ می شد و ما حالا قانوناً صاحب پشتونستان میشدیم!

البته دلایل دیگری نیز بخاطر قانونی جلوه دادن مسأله خط دیورند زمزمه میشود از جمله اینکه:

- عبد الرحمان خان بزرگ فشار معاهده را امضا کرده است،

- هیات افغانستان در قرارداد صلح راولپندی از صلاحیت خود برای امضا قرارداد تجاوز کرده است

- پارلمان افغانستان معاهده دیورند را ملغاً اعلان کرده است.^۵

درین فهرست میتوان یکی دیگر نیز افزود:

- چون هانگ کنگ بعد از صد سال به چین برگشت، پشتونستان هم بعد از صد سال بر میگردد!

مقایسه هانگ کنگ با معاهده مرزی دیورند اشتباه محظ است. زیرا معاهده مرزی چیزی و اجاره زمین چیز دیگری است. اجاره در واقعیت انتقال مؤقتی حاکمیت یک سرزمین از یک دولت به دولت دیگر است. دولت اجاره دهنده سرزمین میتواند حاکمیت اولیه خود را پس از انقضای مدت اجاره باز یابد. هانگ کنگ نمونه بارز آن است. هانگ کنگ بر اساس قرارداد اجاره به دست پادشاهی انگلیس بود و آن قرارداد میان چین و انگلیس به سال ۱۹۹۷ م. به پایان رسید. طبیعی است که حاکمیت چین بر آن قلمرو دوباره حکمفرما میشد.

البته سلسله این استدلال هارا میتوان ادامه داد. حال آنکه هیچیک ازین ها اساس و اعتبار حقوقی ندارد. و از همینروست که موضع افغانستان را هیچ کشوری تأیید نمیکند. و واقعیت این است طرفداران «داعیه بر حق» دلیل که دیگران را قانع بسازد ندارند، گاهی این و گاهی آن میگویند. اما اینکه این مسأله چه مصیبت بزرگی را به کشور ما به بار آورده است ممکن است به نزد زمامداران کشور به پیشیزی نیرزد.

روکردها:

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ تهران، ص 6 و 7)
۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، چاپ تهران، ص 231).
۳. یادداشت های قلمی دوره تحصیل به قلم نگارنده این سطر ها .
۴. (غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ تهران، ص ۶۸۹ - ۶۹۰ .

۵. نگاه کنید: دكتور همت فاریابی سایت آریایی ماه اکتبر .

پایان: نوامبر 2005

گفتار دوم: نگاهی به رد پذیرش معاهده دیورند و موازین حقوق بین الملل'

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
کین ره که تو میروی به ترکستان است

گفتار نخست: رد خط دیورند - منبع اصلی تنش میان دو کشور افغانستان و پاکستان

گفتار دوم: رد پذیرش بعد از قبول یا ممنوعیت انکار پس از اقرار

گفتار سوم: رد پذیرش معاهده دیورند و اصول بنیادین حقوق بین الملل

گفتار چهارم: جانشینی کشورها در معاهدات استعماری

گفتار پنجم: شناسای خط دیورند منطبق با منطق و عقل سلیم

گفتار نخست:

رد خط دیورند - منبع اصلی تنش میان دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان

اگر یک نگاه سطحی و گذرا هم بر رابطه های متقابل افغانستان و پاکستان انداخته شود ، دیده میشود که در طول تاریخ مناسبات این دو کشور غرض آلود ، مداخله گرانه ، غیر دوستانه و عهدشکنانه بوده است . این در نوع خود بدترین رابطه میان دو کشور هم دین ، هم فرهنگ ، همزبان و همسایه در سطح بین لمللی است . حتا در زمان که رهبران و مقامهای رسمی هر دو کشور بنابر ملاحظه های مختلف این روابط را با کلمه های چون دوستی ، صمیمیت ، صداقت ، حسن نیت و حسن همجواری رنگ و صیقل میکنند، نمیتوان از دوستی واقعی ، صمیمیت دایمی و حسن نیت میان آنان سخن گفت . زیرا بعد از چندی باز هم شکایت و فغان مقام های افغانستان بر میخیزد که پاکستان به افغانستان تروریست میفرستد و باز هم پاکستان آنرا از ریشه رد میکند و میگوید آنچه داخل افغانستان میگذرد با پاکستان ربطی ندارد و پاکستان خود عضو فعال ائتلاف بین لمللی بر ضد تروریسم است و علیه تروریسم در کشورش مبارزه میکند . و اقدامها و تدبیرهای نیز برای اثبات ادعایش بدست میگیرد . این در حالی است که نیروهای ائتلاف بین لمللی بر ضد تروریسم نیز در کشور حضور دارند و از زمین و هوا و فضا قلمرو افغانستان را زیر کنترل خویش قرار داده اند . چنانکه آقای دونالد رامسفلد وزیر دفاع امریکا در سفر آخرش در منطقه ، در پاسخ به پرسشی در خصوص "نقش کشور پاکستان در ادامه نارامی ها در افغانستان" نیز گفت که پاکستان برای مبارزه با اعضای گروههای شورش فعالیتهای چشمگیری انجام داده است.

اما شکی نیست که پاکستان حد اقل طی ۲۵ تا ۳۰ سال گذشته یکی از عامل های اساسی بی ثباتی و بی امنیتی و سرانجام ویرانی و تباهی در کشور ما بوده است و با استفاده از شخصیتها و گروهکهای ناراضی از زمامداران حاکم

در کابل، چه در حال و چه در گذشته، بدترین زیانها و خساره ها را بر کشور ما وارد کرده است. درین باره صدها مقاله و مضمون و کتاب از سوی ناظران امور و پژوهشگران کشور و منطقه به نشر رسیده است که از موضوع بحث ما خارج نیست .

بهر صورت سوال اساسی اینجاست که چرا این دو کشور که از بسیاری جهت ها با هم وجوه مشترک دارند نمیتوانند یا نمیخواهند در روابط سیاسی شان زبان مشترک پیدا کنند ؟

مشترکات فرهنگی ، دینی و زبانی بجای اینکه عامل ثبات ، حسن همجواری و احترام متقابل به استقلال و حاکمیت ملی یکدیگر شده باشد، برعکس به عنصر مداخله در امور داخلی ، سوء تفاهم و بی ثباتی ، بویژه ، در کشور ما تبدیل شده است .

چرا پاکستان تا کنون حاضر نشده است با هیچ حکومتی در افغانستان براساس برابری حقوق و احترام متقابل ، رابطه دوستانه بر قرار کند ؟

ادامه این وضع به کجا خواهد کشید؟

آیا در ادامه این وضع تنها دولت پاکستان مقصر است یا اینکه یک سرنخ این فتنه به دست دولت افغانستان نیز است؟

این پرسشهای اند که پاسخ درست و اندیشمندانه میطلبند . زیرا این مسأله یکی از زیان آورترین و درد ناکترین معضله های سیاست خارجی افغانستان است که نه تنها رابطه کشور را در سطح بین لمللی بحرانی ساخته است بلکه بمقیاس داخلی نیز زیانهای بیشماری را برای کشور و مردم ما به بار آورده است .

هر شهروند افغانستان حق دارد درین رابطه فکر کند ، بیاندیشد و اظهار نظر نماید . گفتار و کردار مقام های دولتی و رسمی کشور رادماده کند . انتقاد ازین امر و بویژه از امری که قضیه خط دیورند نام گرفته است به هیچوجه خیانت به وطن تلقی نمیشود ، طوری بعضی ها ادعا میکنند ، بر عکس میتواند باعث اصلاح کار شود .

ما شاهد هستیم که در دوران زمامداری طالبان در افغانستان ، احمد رشید روزنامه نگار مشهور که خود پاکستانی است از سیاست کشورش در مورد افغانستان شدیدترین انتقاد ها را نمود مقامهای پاکستانی را از سیاست غیرعقلانه و ماجراجویانه شان بر حذر داشت و بسیاری پیشگویی هایش جامه عمل نیز پوشید .

به یقین میتوان گفت که دولت افغانستان نیز درین مورد بی تقصیر و به اصطلاح طفل معصوم نیست . قبل از همه طرح و ادامه سیاست مبتنی بر عدم شناسای خط دیورند در واقع تبدیل به اژدهای دوسره یی شده است که با هر دوسر افغانستان را هدف قرار داده است و دارد می بلعد . شناختن خط مرزی دیورند که سرحد بین لمللی دو کشور را تشکیل میدهد یک امری ضروری منطبق با منافع علیای کشور و صلح و امنیت در منطقه است.

انتشار مضمون ها و مقاله های متعدد در رابطه با مناسبات افغانستان و پاکستان از سوی قلم بدستان کشور بیانگر آن است که بسیاری از افغانها طرفدار پایان این درامه مضمک اند.^۲

این درست است که بگوئیم افغانستان تا کنون در دسری برای پاکستان خلق نکرده است و این پاکستان است که افغانستان را آرام نمیگذارد. اما تنها این امر که افغانستان با نشناختن خط دیورند تا اعماق پاکستان دست درازی میکند، میتواند برای پاکستان قابل قبول باشد؟

محترم کاندید اکادمیسین اسیستانی پژوهشگر و تاریخ نگار پرتوان کشور با تحلیل عمیق از قضیه درین رابطه از جمله چنین مینویسد:

"... اجازه بدهید واقعبینانه تر به موضوع نگاه کنیم و از مرکب احساسات پانین بیاییم. من بصفقت یک افغان منسوب به قوم پشتون که در وطن خواهی خود را از هیچ پشتون دیگر کمتر نمی شمارم، میخوام یک عرض خدمت هموطنان برسام که: قبول نداشتن «خط دیورند» به این معنی است که سرزمین های آنسوی خط دیورند که بعد از جنگ اول افغان و انگلیس یعنی بعد از 1842 از پیکر افغانستان جدا شده و به هند بریتانوی تعلق گرفته اند، از قبیل پشاور، کشمیر و سند، و همچنان مناطقی که بر اثر معاهده گندمک و سپس بر اثر قرارداد معروف به «خط دیورند» بین امیر عبدالرحمن خان و حکومت هند بریتانوی در 1893 به امضاء رسیده و شامل ایالات بلوچستان و صوبه سرحد میگردد، دوباره به افغانستان تعلق بگیرند. به کلام ساده تر یعنی پاکستان تجزیه شود و از پنج ایالت آن چهار ایالت به افغانستان تعلق بگیرد و فقط یک ایالت پنجاب برایش باقی بماند! آیا چنین کاری ممکن است؟ و آیا چنین امری میتواند عملی باشد؟ و آیا چنین خواستی، آنهم بعد از یکصد و پنجاه سال و حداقل یکصد سال جدایی خواست معقولی است؟ هرگز نه.

... ما اگر مردیم و اگر واقعا وطنپرست هستیم، باید تلاش بکنیم که آنچه باقی مانده است، انرا از خطر نابودی و تجزیه نجات بدهیم، نه اینکه با دست خالی و شکم گرسنه درحالی که وحدت ملی ما پیش از هروقت دیگر خدشه دار شده و اردوی ملی ما به ملیشه های قومی تنزیل کرده است و مجبور شده ایم تا برای حفظ امنیت در پایتخت کشور از نیروهای بین المللی، امنیت گدایی کنیم و حتی رهبری دولت نمی تواند بر این ملیشه ها اعتماد داشته باشد و بناچار برای حفاظت جان خود از خارج بادیگارد استخدام کرده است، آیا چنین ادعایی بیجا و نا معقول نیست؟"^۳

البته آنانیکه توانای عاقلانه فکر کردن و واقعبینانه اندیشیدن را از دست ندادند و واقعیت را بجای آرزو و خیال نمی بینند به نتیجه غیر ازین نمیرسند. کشوری که با هیچ خود، چار ایالت از پنج ایالت کشور دیگر را طلبگار است، آیا میتواند از نظر کشور مقابل قابل اطمینان باشد که وقتی صاحب چیزی شد کل آن کشور را طلب نکند. عدم شناسای یا بهتر بگوئیم الغای خط دیورند و تمام معاهده های پیش از آن - و آن هم بعد از آنکه شناسای رسمی یکبار صورت گرفت - در حقیقت به این معناست که افغانستان چار ایالت از پنج ایالت کشور پاکستان را از خود میداند.

در تاریخ روابط بین لملی اختلافهای ارضی و مرزی وجود داشته و هنوز هم وجود دارد اما نه به آن صورتی که حاکمان ما طرح کرده اند، نه بگونه ای که هستی و موجودیت کشور دیگر به زیر سوال قرار گیرد، چیزی که افغانستان در گفتار - مطابق مشی سیاسی اش - خواهان آن است.

هرگاه موجودیت یک کشور زیر سوال قرار گیرد ، آن کشور دیگر مجبور است توصل به اقدام شود . خساره ها و زیانهای که دولت پاکستان به افغانستان وارد آورده است ، نمیتواند علت دیگر داشته باشد غیر از قضیه خط دیورند . این خسارات و زیانها را نیز بوسیله خود افغانها وارد آورده است .

آیا برای ما افغانها پذیرفتنی خواهد بود هرگاه یکی از کشور های همسایه در مورد کشور ما چنین ادعای داشته باشد ؟ هرگز نه .

پس ما نباید کور خود بینای مردم باشیم . طوریکه نبینیم که ما چه میگوییم و یا نخواهیم بدانیم که چه داریم میگوییم .

پاکستانیها درین مسایل بسیار ماهرانه و واقعاً دیپلماتیک عمل میکنند و با رمز سیاسی سخن میگویند . وقتیکه پرویز مشرف در مجمع عمومی ملل متحد در دسمبر سال ۲۰۰۵م. اعلان کرد که حاضر است به خاطر منع عبور و مرور ترورستها مرز کشورش را با حصار ببندد ، چیزی بیش از رمز دیپلماتیک، و ببازی گرفتن خط دیورند نبود، زیرا ایجاد حصار امنیتی در مرز بیش از ۲۵۰۰ کیلومتری خارج از توان است . علاوه بر آن وجود حصار هم در صورت نبود اراده سیاسی نمیتواند از گشت و گذار ترورستها جلوگیری کند.

پاکستان قضیه خط دیورند را بزبان نمی آورد و این را هم نمیگویند که به علت قضیه خط دیورند به ویرانی افغانستان دست زده است. اما با این اعلان آقای پرویز مشرف پیام و رمز دیگری داشت . نخست اینکه ، او با این اعلان با مقامهای افغانستان این را میخواست بفهماند که حال که شما اینقدر شکایت از صدور ترورستها از خاک پاکستان دارید و میگویید که ترورستها از مرزپاکستان به افغانستان سرازیر می شوند، پس آشکارا بگویید به زعم شما خاک پاکستان از کجا شروع میشود؟

از تورخم ؟

یا از پول اتک ؟

از مرز پنجاب ؟

و یا از کدام جای دیگر ؟

دوم اینکه ، این اعلان یک پیام ضمنی به جهانیان نیز بود ، البته با همین مضمون و محتوا . زیرا مقامهای افغانی طوریکه عادت شان است همیشه خاموش اند تا اینکه کسی چیزی بیاد شان بیاورد و در چنین موقعهاست که مسأله خط دیورند را به عنوان نشانه و ملاک وطنپرستی خویش باز هم مطرح میکنند . همانطوریکه مسأله را بالا هم کردند . بطوریکه کریم رحیمی سخنگوی دولت ، خط دیورند را که به اساس آن نیم پیکر افغانستان جدا شده است ، یک خط تحمیلی خواند .

آلبته چنین ادعاهای با مقررات و موازین حقوق بین الملل با صراحت کامل ناسازگار اند. زیرا دستبرد غیر قانونی به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت دیگر محسوب میشود. در جهان امروز، کشورها در برابرکشور دیگر هیچگاه چنین ادعاهای گزافی ارضی نمیکند.

اینجاست که چنین وانمود میگردد که پاکستان که در امور افغانستان مداخله میکند دلیل و علت دارد. چون افغانستان نیز با زور کم و غیرت بسیار خویش با دست درازی کردن در اعماق پاکستان آن کشور را میخواهد تجزیه کند و قسمت اعظم خاک آنرا مطالبه دارد. چیزی که با حقوق بین الملل امروزی در تضاد کامل قرار دارد.

حتا در دورانی که این ادعاها از سوی افغانستان طرح می شد، عده ای از دست اندرکاران امور میدانستند که افغانستان مخالف با مقررات و موازین پذیرفته شده بین لملی عمل میکند. اما حس خود خواهی و اشتیاق به شهرت و نامجوی طراحان این قضیه، سرانجام، ما فوق منافع ملی قرار گرفت و منافع کلی کشور و مردم افغانستان در گرو زلف خیالی پشتونستان بسته شد.

کاندید اکادمیسین اسیستانی درین مورد می افزاید:

” در میان زمامداران متاخر محمدزایی افغانستان داؤد خان که مرد نظامی و در عین حال وطن خواهی بود، قبل از آنکه به صدارت برسد، هنگامیکه نائب الحکومه قندهار و رئیس تنظیمیه در آن ولایت بود، دریافت که شاه امان الله خان هنوز هم از محبوبیت خاصی در میان مردم برخوردار است و باز هم هنگامی که رئیس قول اردو و رئیس تنظیمیه و والی مشرقی بود نیز درک کرد مردم از شاه امان الله با تکریم و حرمت زیاد یاد میکنند، لذا این فکر به او دست داد که تمام افتخارات تاریخی خانواده محمدزایی، در وجود شاه امان الله، محصل استقلال افغانستان خلاصه و ختم شده است. بنابراین باید او دست به اقدامی بزند که نام او بالاتر از امان الله خان بر سرزبانها بیفتد.

داؤد با پیش کشیدن « داعیه پشتونستان » و آزادی قبایل سرحدی، به عنوان یک مسئله ملی و حیاتی مردم افغانستان میخواست هم اشتباهات جد اعلی خود سردار سلطان محمد را جبری کند و هم احیانا با الحاق مجدد سرزمین های قبایل آن سوی خط دیورند به افغانستان، گامی بلندتر از « اودرزاده اش » (شاه امان الله خان) بردارد و نام نامی تر از گذشته گان از خود در تاریخ بگذارد. غافل از اینکه نیل به چنین هدفی بدون زور و پویایی خود مردم آن سامان ناممکن است، و عامل بیرونی فقط میتواند چرخ پروسه را سریع تر یا کند تر بچرکت در آورد.”⁴

بنأ چنین نتیجه گرفته میشود که در طرح قضیه خط دیورند منافع علیای کشور مد نظر نبوده، بلکه قبل از همه مسأله شهرت و نام آوری شخصی نقش مسلط و اساسی را ایفا نموده است. پس ادمه وضع موجود با تاکید به عدم پذیرش خط دیورند نه به نفع وطن و مردم ماست و نه هم از لحاظ حقوقی توجیه پذیرمی باشد.

گفتار دوم:

رد پذیرش بعد از قبول یا ممنوعیت انکار پس از اقرار

افغانستان بیش از نیم قرن مشکل بنام خط دیورند داشت. زیرا که افغانستان بوسیله تمام معاهده های که بعد از معاهده دیورند با دولت انگلیس منعقد نموده بود از جمله توسط معاهده کابل سال ۱۹۰۵ م. و سپس بعد از استقلال توسط قرارداد صلح راولپندی سال ۱۹۱۹ م. و معاهده کابل سال ۱۹۲۱ م. معاهده دیورند را پذیرفت و به آن نشان صحنه گذاشت. سپس بعد از ایجاد پاکستان آن کشور را به همین نام و به همین محدوده جغرافیه ای به رسمیت شناخت و در وقت شناسائی آن کشور نیز هیچ شرطی برای شناسائی اش در مورد مناطق مرزی اش بجا نگذاشته بود.

در معاهده ای که بتاريخ ۲۱ مارچ سال ۱۹۰۵ م. یعنی ۱۲ سال بعد از معاهده دیورند در کابل میان امیر حبیب الله خان و دولت بریتانیا منعقد گشت چنین میخوانیم:

" بسم الله الرحمن الرحيم.

اعلیحضرت سراج الملت والدين امير حبيب الله خان پادشاه مستقل مملکت افغانستان و توابع آن از یکطرف و جناب سر لوییس ویلیام دین وزیر امور خارجه دولت با عظمت هندوستان و نماینده محترم دولت پادشاهی انگلستان از طرف دیگر،

اعلیحضرت پادشاه فوق الذکر به این وسیله قبول میفرماید که در مسایل جزئی و کلی عهدنامه راجع به امور داخلی و خارجی و قراردادی که والاحضرت پدرم ضیاءالملت والدين نورالله مرقد، با دولت علیه انگلیس منعقد نموده، عمل خواهم نمود و مخالف آن رفتار نخواهد شد. همچنان سر لوییس ویلیام دین به این وسیله قبول مینمایند که همان عهدنامه و تعهد که دولت عالی هندوستان با پدر مرحوم اعلیحضرت سراج الملت والدين راجع به امور داخلی و خارجی و غیره منعقد نموده، من آنها را به اعتبار خود باقی میدانم و مینویسم که دولت انگلستان مخالف آنها به هیچوجه رفتار نخواهد نمود."^۵

همچنان در ماده پنجم قرارداد صلح راولپندی ۸ اگست سال ۱۹۱۹ م. بیان شده است که "دولت افغانستان سرحد بین هندوستان و افغانستان را که امیر مرحوم^۶ قبول نموده بودند، قبول مینمایند..."^۷

و سرانجام، مطابق ماده ۲ معاهده کابل سال ۱۹۲۱ م. بین افغانستان و دولت بریتانیا "دولتین علیتین عاقدین بالمقابل سرحد هندوستان و افغانستان را طوریکه دولت علیه افغانستان بموجب ماده پنجم عهدنامه که بتاريخ ۸ اگست ۱۹۱۹ عیسوی مطابق ۱۱ ذیقعد الحرام ۱۳۳۷ هجری در راولپندی انعقاد یافته است، قبول کرده بود قبول مینمایند..."^۸

طوریکه ملاحظه میشود در تمام معاهده های یاد شده تاکید شده است که معاهده سرحدی دیورند کماکان به قوت خود باقی است. این شناسای را میتوان همچنان از گفتار و رفتار زمامداران کشور پس از استقلال پاکستان - به عنوان دولت جانشین بجای انگلیس یعنی دولت پیشین در همجواری افغانستان - نیز در یافت. همانگونه که نجیب الله خان نماینده افغانستان در مذاکراتش با مقامات پاکستان چنین مینویسد: « ما نمی گوییم که تامین حقوق و حریت و هویت آنان (یعنی پشتونها) به نقص پاکستان و رفقای مسلمان آنها تمام شود. ... تنها چیزی که ما میخواهیم آن است که افغانهای (پشتونهای) میانه دیورند و سند با اتونومی کامل کشور واحد تشکیل نمایند که از قومیت آنان نمایندگی کند. ... این

نقطه را نیز به افراد حکومت پاکستان توضیح کرده ام که نباید مراجعات و اظهارات من و نظریات و اقدامات حکومت را مداخله در امور پاکستان محسوب دارند یا مخالف پرستیژ خویش بشمارند.^۹

شناسائی این امر مطابقت کامل با حقوق بین لملل دارد که تغییر مرز دولتها را بدون توافق طرفها ذینفع غیر قابل قبول میداند و مرزها در صورت جانشینی کشورها نیز خلل ناپذیر اند.

آیا میتوان این شناسای را پس گرفت؟

در حقوق بین لملل مطابق قاعده "ممنوعیت انکار پس از اقرار"، شناسائی پس گرفته نمیشود. "ممنوعیت انکار پس از اقرار" عبارت از عدم امکان تغییر موضع خود پس از پذیرش یا شناسای وضعیت جدید است به این معنا که هرگاه دولتی رضایت خویش را از وضعیتی اعلام کند، پس از آن نمیتواند موضع خود را تغییر دهد. این عمل خلاف اصول حقوق بین لملل است و با نظم حقوقی بین لملل ناسازگار میباشد. نمونه بارز ممنوعیت انکار پس از اقرار را میتوان در "دعوی معبد"^{۱۱} یافت.

این قضیه به مناقشه های مرزی میان کمبوج و تایلند مربوط میشود. مرز مشمول مفاد عهدنامه مورخ ۱۹۰۴ م. میان تایلند و فرانسه^{۱۰} بود، که مقرر میداشت یک کمیسیون تحدید حدود مرزی تشکیل شود. مرز به شکل مقتضا نقشه برداری شد، اما تعیین منطقه معبد "پریا و بهیار"^{۱۱} مبهم بود. تایلند از مقامهای فرانسوی نقشه ای خواست که مطابق آن، منطقه در داخل کمبوج قرار میگرفت. دولت تایلند نقشه را پذیرفت و تقاضای نسخه ای دیگری از آنرا نمود. حوادث دیگری هم رخ داد، از جمله دیدار یک شاهزاده تایلندی از منطقه معبد به عنوان یک مهمان رسمی در حالیکه پرچم فرانسه در آنجا آشکارا در آهتزاز بود، به طوریکه دیوان بین لمللی قانع شد که تایلند به طور ضمنی حاکمیت فرانسه بر منطقه مورد مناقشه را پذیرفته است.

به عبارت دیگر تایلند به علت رفتار خود از ادعای اعتراض نسبت به مرز در منطقه معبد ممنوع شد.^{۱۲}

اما افغانستان در سال ۱۹۴۹ م. با الغای خط دیورند از سوی پارلمان آن وقت آنچه را که شناخته بود پس گرفت و خواهان ادعای ارضی با پاکستان شد و مشکل جدیدی برای خود در قبال همسایه نو استقلال اش ایجاد نمود.

حتا بعد از سال ۱۹۴۹ م. نیز موضع کشور در عدم شناسای خط دیورند پیگیرانه نبوده است. آنچه که آنسوی خط دیورند روی میدهد برای افغانستان دلچسپی ندارد. افغانستان هیچ اعتراضی (*protest*) در قضایایی آنسوی خط دیورند نکرده است و بصورت ضمنی آنرا جزو از پاکستان میداند. سرحدات افغانستان و پاکستان از طرف سازمان ملل متحد و تمام کشورهای دیگر نیز به همین شکل به رسمیت شناخته شده اند. سفرهای مقامهای بلند پایه کشور به آنسوی مرز در واقعیت سفر آنان به پاکستان تلقی میشود.

باید خاطر نشان بسازم که در روابط بین لمللی رسم بر آن است که هرگاه مسأله ای مورد مناقشه یا اختلاف کشورها قرار گیرد، کشورهای ذینفع از شروع کار تا آخر مواضع خویش را پیهم و متداوم در قبال موضع اعلان میدارند و با هر تحول در رابطه به موضوع حساسیت واکنش نشان میدهند. این واکنش حتمی نیست که با توسل بزور باشد زیرا

حقوق بین‌الملل توسل بزور را به ممنوع قرار داده است. واکنش می‌تواند بشکل اعتراض و عدم رضایت از وضع از طریق مجاری دیپلماتیک باشد. این خصیصه از سوی مقامهای کشور در قضیه خط دیورند هیچوقت بصورت متداوم و پیگیر دنبال نشده است.

در افغانستان مقام‌های رسمی از الف تا به یا در واکنش‌های شان در رابطه با مرز پاکستان می‌گویند تروریست‌های خارجی و دستیاران داخلی آنان از مرز پاکستان در افغانستان سرازیر میشوند و بی‌امنیتی و بی‌ثباتی در کشور را بیار می‌آورند. حال اینکه هم افغانستان و هم پاکستان و هم کشورهای عضو ایتلاف میدانند که منظور کدام مرز، کدام مناطق و کدام ساحه جغرافیه بی است.

نا گفته پیداست این مناطق همان منطقه‌های ما و رای خط دیورند است که مرز رسمی و بین‌المللی دو کشور را تشکیل میدهد. اگر منظور از منطقه‌های مرزی مناطق دیگری اند، دولت افغانستان باید در گفتارش واضح نماید و آشکارا بگوید که کدام مناطق سرحدی پاکستان، به نظر افغانستان مناطق مرزی اند که تروریست‌ها به افغانستان سرازیر میشوند و کدام مناطق از نظر افغانستان مرز مشترک به حساب می‌آیند و کدام مناطق مورد اختلاف است. چون دولت افغانستان است که معاهده دیورند و تمام قرارداد‌های مرزی قبل از آن را ملغا اعلان نموده است.

بیان این امر ازین لحاظ دارای اهمیت است که در صورت ارجای قضیه به یکی از ارکان بیطرف بین‌المللی (که از لحاظ حقوق بین‌الملل در رابطه با قضیه خط دیورند غیر ممکن به نظر می‌آید)، در کنار اصول و موازین پذیرفته شده حقوق بین‌الملل و رویه قضایی در سطح جهانی، همچنان موضع کشورها در قبال قضیه بررسی میشود، تا دیده شود که آیا این مواضع در گفتار و در کردار مداوم، با ثبات و پیگیرانه بوده است یا موقتی، کنده و بریده، و غیر پایدار. و آیا این رفتار مداوم، پیگیرانه و مکرر سبب ایجاد قاعده یا هنجار عرفی شده است یا خیر.

مقامهای کشور وقتی و زمانی این موضوع را بالا میکنند و مطرح مینمایند که کسی خط دیورند را بیاد شان بیاورد چنانکه آقای پرویز مشرف در مجمع عمومی ملل متحد در نیویارک کرد. ورنه از زندگی سیاسی و از حوادث دیگری که در آنسوی مرز میگذرد نه خبر دارند و نه هم برای شان مهم است. این عدم پیگیری حاکی از سکوتی که دلالت بر شناسای دارد، می‌باشد. سکوت که دلالت بر شناسای در حقوق بین‌الملل در واقع تأیید تلویحی یک حالت واقعی و مشخص است. مثلاً در قضیه "گرینلند شرقی" میان ناروی و دنمارک که به دیوان بین‌المللی دادگستری سپرده شد، کشور ناروی از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری هم به جهت اینکه دانمارک کنترل بیشتری نسبت به ناروی، بر گرینلند شرقی اعمال کرده بود و هم بدلیل اینکه، کشور ناروی با اقدامات و اعمال خویش، مالکیت دانمارک را در همه گرینلند به رسمیت شناخته بود محکوم شناخته شد. همچنین دیوان مذکور خاطر نشان کرد که دانمارک حق دارد که به معاهداتش با دیگر دولتها استناد کند زیرا این معاهدات دلیلی بر شناسای حاکمیت دانمارک بر تمامی گرینلند بحساب می‌آید.^{۱۳}

در واقع افغانستان در عمل خط دیورند را به رسمیت شناخته است و تنها از گفتن نام آن آبا می‌ورزد و

بدین وسیله مشکلی را لاینحل و ساکت میگذارد که جبران ناپذیرترین آسیب را به افغانستان وارد نموده است. مشکلی که به دامن زدن آن افغانستان دایم بازنده بوده است و در صورت حل نشدن آن در آینده نیز اهرم اساسی فشار برضد

افغانستان خواهد ماند بدون اینکه نفع حاصل شود و یا امتیازی بگیرد. این مشکل را میتوان به درد دندان تشبیه کرد که به قول معروف "دندان که درد میکند برکنند آن به از ماندن آن است."

گفتار سوم:

رد پذیرش معاهده دیورند و اصول بنیادین حقوق بین الملل

قرار نوشته‌ا. سیستانی، سیدقاسم رشتیا یکی از راجل دولتی و وارد برسوابق پشتونستان، ضمن مصاحبه‌ی در این مورد میگوید «... بالاخره چنین فیصله شد که چون وقت زیادی گذشته، افغانستان نباید ادعای ارضی نماید. و سیاست دنیا هم اجازه نمیدهد که تمام معاهدات سرحدی تجدید شود، زیرا در آنصورت نقشه دنیا تغییر میخورد. افغانستان تصمیم گرفت، برای ساکنان آنطرف سرحد «حق خود ارادیت» بخواهد.»

باید گفت که مسأله سیاست چیزی و مسأله حقوق بین الملل چیزی دیگری است. درین موضوع سیاست دنیا نه، بلکه حقوق بین الملل است که اجازه نمیدهد معاهدات سرحدی تجدید شود و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورها زیر سوال قرار گیرد. موازین سیاسی لازم لاجرا نیستند حال آنکه موازین حقوق بین الملل برای تمام دولتها و کشورها الزامی و واجب لاجرا میباشد. سیاست خارجی نمیتواند مغایر مقررات حقوق بین الملل باشد.

از سوی دیگر مسأله "حق خود ارادیت" نیز متعلق به مردم آن مرز و بوم است نه مربوط یک کشور بیگانه. در غیر آن هر کشور به خود حق میدهد به بهانه حق خود ارادیت برای دیگران به امور داخلی کشور دیگر مداخله نماید.

در حقوق بین الملل اصول و موازین وجود دارند (چون اصل عدم توسل و یا تهدید به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشور دیگر، اصل برابری حاکمیت دولت‌ها، اصل برابری حقوق و تعیین سرنوشت به دست خویش، اصل عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، اصل حل مسالمت آمیز مناقشات بین الملل، اصل همکاری بین المللی، اصل اجرای صادقانه تعهدات بین المللی، اصل تمامیت ارضی کشورها، اصل ثبات مرزها، و اصل احترام به حقوق بشر)، که دارای عالیت‌ترین قوت حقوقی بوده و بر روابط کشورها حاکم اند و بنام اصول بنیادین حقوق بین الملل یاد میشوند.

این اصول در منشور ملل متحد - بمثابة عالی ترین معاهده بین المللی - و نیز در معاهده های دیگر بین المللی درج یافته اند که دولت افغانستان نیز همچون عضو جامعه بین المللی به آنان پیوسته و آنانرا پذیرفته است. علاوه بر آن هیچ کشوری حق ندارد ازین اصول حقوقی سرپیچی کند. این اصول موازین عام و همگانی اند که برای تمام دولتها بدون در نظر داشت عضویت آنان به سازمان ملل و همچنان برای کلیه شخصواره های حقوق بین الملل لازم لرعايه می باشند.

مطابق ماده 103 منشور هیچ تعهدی دیگر یک دولت عضو سازمان ملل متحد قوت حقوقی بالاتر از تعهدات منشور ملل متحد ندارد. بناء منشور ملل متحد را می توان قانون اساسی جامعه جهانی نام گذاشت.

دامن زدن به قضیه خط دیورند حد اقل با اصول چون اصل تمامیت ارضی کشورها ، اصل ثبات مرزها ، اصل برابری حقوق و حق تعیین سرنوشت به دست خویش و همچنان اصل عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر در تضاد است .

بنأ کوشش میشود توضیح مختصری در مورد مفهوم و اهمیت آنان در مناسبات میان دولت ها ارایه گردد .

اصل تمامیت ارضی کشورها

سر زمین (ارض ، خاک ، قلمرو) یکی از عنصرهای مهم تشکیل دهنده یک کشور(دولت) است و اساس مادی موجودیت آن را می سازد و هر دولت مالک سرزمین خویش است . این بدان معناست که حق مالیکیت و حاکمیت یک دولت از هرگونه تعرض و دست اندازی مبرا است . بنأ احترام به تمامیت ارضی یا به عبارت دیگر ، احترام به کلیت سرزمینی یک کشور شرط اساسی صلح پایدار و امنیت با دوام، در سطح بین لملی است . هر کشور مکلف است تمامیت ارضی کشورهای دیگر را احترام گذارد و همراه با آن هر کشور حق دارد در صورت تعرض بر تمامیت ارضی اش بر مبنای اصل دفاع از خود ، از سرزمین اش دفاع کند. هرگونه اکتساب سرزمین با استفاده از زور یا با توسل به اعمال مغایر موازین حقوق بین لملل غیر قانونی است.

اصل تمامیت ارضی قبل از همه احترام به تمامیت ارضی کشورهاست . یعنی اینکه دولتها باید از عملی مخالف با اصول و اهداف ملل متحد ، علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی ویا یکپارچگی کشور دیگر خود داری ورزند . اعمال مخالف اصول و اهداف ملل متحد تنها شامل اعمال توسل به زور و استفاده از نیروهای مسلح میشوند بلکه دربرگیرنده هر عملی دیگری که تمامیت ارضی کشور را به مخاطره بیاندازد ، نیز میگردد. از آنجمله است الغای یکجانبه و غیر موجه معاهدات مرزی.

اصل ثبات مرزها:

در سطح بین لمللی قلمرو کشورها ذریعه مرزها از هم جدا می شوند . مرز کشور است که حاکمیت ملی یک کشور را در قلمرو آن از حاکمیت کشور دیگر مجزا می سازد . در نظم بین لمللی ، مرزها مبنای اصلی اعمال مؤثر اصل تمامیت ارضی دولتها و اصل عدم مداخله است . اگر مرز دولت نا معلوم و بی ثبات ، موقتی و تغییر پذیر باشد ، تمامیت ارضی نیز آسیب پذیر میگردد . به همین منظور است ثبات مرزها اهمیت اساسی را در نظام حقوقی بین لملل کسب می نماید. و بهمین منظور است که معاهده های مرزی موقتی نه بلکه برای همیشه بسته می شوند.

اصل ثبات مرزها در برگیرنده سه عنصر عمده زیر است :

اول ، به رسمیت شناختن مرزهای موجود که مطابق معاهده های بین لملل تثبیت شده اند .

دوم ، خود داری از هرگونه ادعای ارضی در حال حاضر و همچنان در آینده ، و

سوم ، خود داری از هر عمل دیگری که باعث خلل پذیری مرزها شود .

در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد مقرر شده است که " تمام دولت‌ها باید در روابط بین‌المللی خویش از تهدید به زور یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت‌های دیگر یا از هر اقدامی که مغایر با اهداف ملل متحد باشد خود داری نمایند."

اصل ثبات مرزها که با اصل تمامیت ارضی پیوند ناگسستنی دارد توسط دیوان بین‌المللی دادگستری در درخواهای متعدد از جمله در قضیه کانال کورفو، در قضیه نیکارگوا علیه ایالات متحده آمریکا تایید و اعمال گردید. همچنان اصل ثبات مرزها در امریکای لاتین و میان کشورهای افریقای تایید شده است. با وجود اینکه در افریقا مرزهای تمام دولت‌ها از دوران استعمار بجا مانده است و مطابق خواسته‌های دولت‌های استعمارگر تحدید شده است، سازمان وحدت افریقا بوسیله قطعنامه ۲۱ جولای ۱۹۶۴م. اصل ثبات مرزها را برسمیت شناخت و یکی از شعبه‌های دیوان بین‌المللی، قابلیت اعمال اصل ثبات مرزها را نسبت به مرزهای کشورهای افریقای مورد تصدیق قرار داد. در آسیا نیز این اصل در اختلافات ارضی میان کشورهای آسیایی از جمله در رأی محکمه داورى در قضیه معبد (اختلاف میان تایلند و کمبوج) اعمال و تطبیق شده است.^{۱۴}

و نیز بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، یوگوسلاوی (سابق)، چکوسلواکی (سابق)، اتحاد آلمان و اتحاد دو یمن، ثبات مرزهای موجود مورد شناسائی قرار گرفت و هیچ کشور مرزها را با همسایگان اش مورد سوال قرار نداد. که این خود مظهر دیگر از الزامی بودن اصل ثبات مرزها میان کشورها است.

پس موازین، رفتارها و پیشینه‌های قضایی در سطح جهانی مؤید این واقعیت است که هر عمل یکجانبه‌ای که به هدف تغییر و بازنگری مرزهای بین‌المللی انجام گیرد مغایرت کامل با موازین و اصول حقوق بین‌الملل دارد و از لحاظ حقوقی نمیتواند توجیه پذیر باشد و آن عمل مورد پشتیبانی و شناسایی جامعه جهانی قرار نخواهد گرفت. رویدادها در خلیج فارس در رابطه با اشغال کویت توسط عراق و یانپذیرفتن جنبش جدای طلب در قره باغ علیا نمونه دیگری از اصل ثبات مرزهای دولتی است. اما این اصل بهیچوجه نفی کننده تغییر مرزها به اساس توافق جانبها نمیشود.

اصل حق تعیین سرنوشت:

باید گفت که حق تعیین سرنوشت به دست خویش نمیتواند بخودی خود، بمعنای شناسای جدا شدن از یک کشور و تجزیه آن باشد زیرا در آنصورت تمامیت ارضی کشورها مورد سوال قرار میگرفت.

حق تعیین سرنوشت به دست خویش در اسناد متعدد بین‌المللی تکرار شده است: از جمله در بند ۲ ماده ۱ منشور ملل متحد، در "اعلامیه راجع به اعطای استقلال به کشورها و ملت‌های تحت استعمار"، در ماده ۱ "میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" و هم در "میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی" در اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل" سال ۱۹۷۰م.

به برکت اصل پراپری حقوق و حق تعیین سرنوشت به دست خویش بود که سیستم استعماری کهن از هم پاشید بجای آن ده‌ها کشور در سطح بین‌الملل از نو پا به عرصه وجود گذاشت.

درینجا باز هم این سوال مطرح میشود که آیا حق تعیین سرنوشت با اصل تمامیت ارضی کشورها در تضاد نیست؟ در پاسخ به این پرسش باید رعایت سایر اصول حقوق بین الملل را که در فوق نامبرده شد، نیز در نظر گرفت.

اما بصورت کلی حق تعیین سرنوشت شامل سه گروه از مردم میشود:

اول، ملت‌های تحت سلطه استعمار،

دوم، ملت‌های تحت سلطه بیگانه که توسط دولتهای دست نشانده اداره میشوند و سرانجام،

سوم، مردم کشورهای تحت سلطه یک رژیم نژادپرست.

مشخصه حق تعیین سرنوشت به دست خویش پیدایش یک جنبش آزادی بخش ملی است که رهبری مردم خود را بدوش میگیرد. جنبش آزادی بخش ملی بصورت خود جوش از میان مردم برمیخیزد و به یک طغیان مردمی و مبارزه ملی مبدل میگردد. نه اینکه از سوی یک کشور خارجی ایجاد و سازماندهی شود بگونه که در فوق تذکر یافت "افغانستان تصمیم گرفت، برای ساکنان آنطرف سرحد «حق خود ارادیت» بخواهد."

مسأله حق خود ارادیت از سوی افغانستان برای مردمان آن سوی مرز هم نابجا و هم ناروا است، زیرا آنان نه تحت سلطه استعمار قرار دارند، نه توسط دولتهای دست نشانده اداره میشوند و نه هم تحت سلطه یک رژیم نژادپرست واقع اند.

چنین تصمیمی از سوی مقامات افغانستان که برای ساکنان آنطرف سرحد «حق خود ارادیت» بخواهد. نه تنها با اصل حق تعیین سرنوشت برای ساکنان آنطرف سرحد مغایرت دارد بلکه ناقض اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران نیز میباشد.

زیرا مردمان آنطرف سرحد سرنوشت خود را بطوریکه معلوم است بدست خویش تعیین کرده اند و آنها تا کنون دوبار:

یکی در همان زمان بدو ایجاد پاکستان که آنان با فریاد پیوستن خویش را به پاکستان بیان کردند. اگر آنان نظریه دیگری غیر از الحاق به پاکستان میداشتند می توانستند فریاد خود را تحریم نمایند.

بار دوم در زمان تصویب قانون اساسی سال 1973 م. پاکستان. در سال 1973 م. تمام احزاب منطقه به شمول حزب عوام ملی که نام جدیدی از حزب پیشین خدای خدمتگار خان عبدالغفار خان بود اعلان کردند که ولایت سرحدی جزو لاینفک و جدای ناپذیر پاکستان است و همچنان چون عنصر پاکستانی در انتخابات سال 1973 شرکت کردند. تا کنون نیز بدون کوچکترین اعتراضی سیاستهای پاکستان را در قبال افغانستان تأیید میکنند.

درحالیکه خود مردم آن طرف سرحد دیورند کوچکترین علاقه ای به این موضوع ندارند و فکر میکنند که منافع آنان در چوکات اداری و سیاسی پاکستان تامین یافته است، دولت افغانستان بدون در نظر داشت منافع ملی خویش موضوع جنجال برانگیز برای خویش ایجاد کرده است و آن را لاینحل مانده است. عواقب زیان آور این قضیه به حدی است که

امروز پاکستان خود را حامی و نافع پشتونهای داخل افغانستان قلمداد میکند^{۱۵} و بدین طریق اختلاف قومی را در افغانستان به زیان کشور ما و به نفع خویش دامن میزند.

اصل عدم مداخله در امور داخلی

مطابق این اصل هیچ دولتی حق ندارد در امور که مربوط صلاحیت داخلی کشور دیگر است مداخله کند. مداخله شامل هرگونه تدبیر و اقدام اقتصادی، سیاسی، نظامی و غیره است که هدفش وادار کردن دولت دیگر برای حصول برخی امتیازها از آن دولت برای خویش باشد.

با بررسی مختصر اصول فوق چنین نتیجه بدست می آید که **عدم شناسای خط دیورند و طرحی « حق خود ارادیت »** برای ساکنان آنطرف سرحد از طرف افغانستان، بصورت ساده مداخله در امور داخلی پاکستان محسوب میشود. اگرچه زمامداران کشور ما تا کنون در عمل موفق به مداخله در امور داخلی پاکستان نبوده اند و در آینده قابل پیشبینی هم موفق نخواهند شد. اما پاکستان با وجود سکوت درین مورد به تمام سطحها توسط عوامل خویش در امور افغانستان مداخله میکند. تا جای که برخی از مقامهای بلندپایه کشور مقام خویش را مرهون سیاست پاکستان میدانند. این امر خود بیانگر خام بودن زمامداران کشور در مسایل سیاسی و ندانستن منافع ملی کشور خود و پختگی پاکستانی ها در آن است.

با وجود به زیر سوال قرار دادن تمامیت ارضی پاکستان، عدم شناختن سرحد رسمی و **خواستن خود ارادیت** برای مردمان آن دیار چنین مینماید که سیاست افغانستان نه تنها کمترین نفوذی در میان مردمان آن مرز و بوم ندارد بلکه اظهار همدردی اخلاقی را نیز بخاطر سیاست **"مهربانانه و برادرانه"** اش از سوی مردمان آن سوی مرز بدست نیاورده است.

عده ای فکر میکنند که دشمنی پاکستان با افغانستان به علت **عدم عمق استراتژیک** آن کشور است که در صورت جنگ با هند به خاطر جبران آن به افغانستان چشم دوخته است. چیزی که در شرایط جنگ افزارهای پیشرفته متعارف و هسته ای امروزی آنقدر مستدل بنظر میرسد. شما کشور کوچک اسرائیل را با جهان عرب مقایسه کنید که با وجودیکه بارها از پاکستان کوچکتر است و با وجود کوچکی اش جهان عرب را که صد بار بیشتر از اسرائیل به **اصطلاح عمق استراتژیک** دارند به ستوه آورده است. و باز هم فلسطین اشغالی را ببینید که با وجود که کاملاً اشغال شده، به آواره گیی کامل به سر میبرد، مقاومتش پایان نمی یابد و بنوبه خود اسرائیل را به ستوه آورده است. این بیانگر این حقیقت است که در **اوضاع فعلی، موجودیت سلاحهای پیشرفته امروزی، درجنگ میان دولتها جای برای عمق استراتژیک نمیگذارند، و در صورت اشغال شدن کشور، نیز، جنگ پاراتیزانی آغاز مییابد که آن بنوبه خود نیازی به عمق استراتژیک ندارد.** حال آنکه پاکستان و هند هر دو سلاحهای هسته ای دارند و جنگ میان شان غیر محتمل و مستحیل است.

چیزی را که نباید فراموش کرد اینست که دشمنی پاکستان یا نرم تر سخن بگوییم **اعمال غیردوستانه پاکستان** را نسبت به کشور خود نه در علت عدم عمق استراتژیک آن کشور، بلکه فقط در وجود عدم شناسای خط دیورند میتوان درک کرد.

جانشینی کشورها در معاهدات استعماری

همزمان با جانشینی دولتها مسأله های مهم در رابطه به جانشینی ایجاد میگردد که مهمترین آن عبارت اند از جانشینی در معاهده ها، داراییها و بدهیهای دولت، اموال خصوصی، دعوای بین لملی، و عضویت در سازمان بین الملل و تابعیت.

درینجا فقط جانشینی در مورد معاهدات را که به موضوع رابطه دارد بررسی میشود.

در تاریخ کشورها بعد از یک تحول، تغییر و یا انقلاب اجتماعی و غیره یک حکومت بجای حکومت دیگر استقرار می آید که گاهی میگوید هر آنچه که حکومت قبلی انجام داده است، به او مربوط نمیشود و حتا نام کشور را نیز تغییر میدهد. درین حالتها ما از تغییر رژیم صحبت میکنیم.

تغییر رژیم، دیگرگونی در مسأله جانشینی کشور بوجود نمی آورد. زیرا بر مبنای اصل بقا یا دوام کشورها، کشور کماکان به وجودش ادامه میدهد و دولت کماکان پابند تعهدات ناشی از معاهدات حکومت پیشین یا سلف اش باقی میماند.

اما اگر تغییری در قلمرو یا سرزمین دولت وارد آید مسأله جانشینی مطرح میگردد. بدین معنا که مسؤلیت بین لملی سرزمینی که در آن حاکمیت تغییر یافته است، بدوش کدام کشوری می افتد. پس جانشینی مسأله ای است ناشی از تغییر حاکمیت یک کشور در یک سرزمین معین. یا به عبارت دیگر اصطلاح "جانشینی کشور" به این مفهوم است که کشوری به جای کشور دیگر، مسؤلیت روابط بین لملی را در یک سرزمین به عهده می گیرد^{۱۶}

این تغییر حاکمیت به شکلهای مختلف بروز میکند که در اینجا چند نمونه ذکر میشود: مانند ادغام و اتحاد دو کشور (چون اتحاد دو المان، اتحاد دو یمن، اتحاد دو ویتنام و اتحاد مصر و سوریه سال های ۱۹۵۸-۱۹۶۱)، یا تجزیه یک کشور و ایجاد دو یا چندین کشور بجای آن (مانند تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سابق و جانشینی ۱۵ کشور مستقل بجای آن، تجزیه یوگوسلاوی و جانشینی ۵ کشور مستقل بجای آن، تجزیه چکوسلواکی و جانشینی ۲ دو کشور چک و سلواک بجای آن) و سرانجام، تجزیه قسمتی از خاک یک کشور (مانند تجزیه قسمتی از ایتوپی و پیدایش کشور جدید بنام ایریتره).

در نتیجه چنین تحولاتی تمام یا بخشی از خاک یک کشور به کشور یا کشورهای دیگر که گاهی جدید التاسیس اند منتقل می یابد. کشوری که حاکمیت خود را در تمام یا بخش از قلمرو اش از دست بدهد "کشور پیشین" و کشوری که به جای آن در آن سرزمین اعمال حاکمیت میکند، "کشور جانشین" نامیده میشود.

در مسأله مورد بحث ما بعد از فروپاشی استعمار انگلیس در نیم قاره هند دو کشور هند و پاکستان جانشین کشور پیشین یعنی دولت انگلیس شدند. هندوستان در بخش خود و پاکستان در بخش خود. این ادعا که چون بعد از استقلال هند و پاکستان یکی از طرفهای معاهده با افغانستان یعنی دولت انگلیس از صحنه ساقط شده است و پاکستان طرف معاهده دیورند نیست از لحاظ حقوقی هیچ اساسی ندارد. زیرا پاکستان همچون دولت جانشین جای دولت انگلیس را در

معاهدات مرزی اش گرفته است و معاهده دیورند بین پاکستان و افغانستان همچنان با اعتبار اش باقی است. نمونه این امر را ما در وجود ۲۵ کشور که تنها در سالهای پس از دهه نود قرن بیستم میلادی جانشین کشورهای پیشین شده اند، میتوانیم مشاهده کنیم.

در عمل عموماً کشورهای جانشین و نوظهور اند که معاهدات کشور پیشین را نمیپذیرند، نه کشوری که سالها قبل استقلال داشته، و در روابط بین لملی فعال بوده است. کشورهای جانشین و نوظهور به این علت معاهدات کشور پیشین را نمیپذیرند که میگویند که در حین عقد معاهده، اراده و خواست آنان در نظر گرفته نشده است. آنان مستعمره و یا زیر سیطره کشور پیشین قرار داشتند. چنانکه بعد از فروپاشی سیستم استعماری بعد از جنگ دوم جهانی دوم دهها کشور نوظهور آسیا و افریقا استقلال میکردند که آنان معاهده های که بدون رضا و ارده آنان از سوی کشور متروپل انعقاد یافته است قبول ندارند. بنا بر فشار این کشورهای نو بنیاد و پشتیبانی بلوک شرق آنوقت از آنان، دکتترین پدید آمد بنام دکتترین "لوحه مطهر"^{۱۷} (تخته پاکیزه) که منظور "کشور فاقد تعهد" نسبت به قراردادهای و تعهدات دولت پیشین (کشور متروپل) است. یعنی اینکه دولت جانشین ملزم به اجرای معاهده ها و موافقت نامه های منعقد توسط دولت پیشین نیست و فقط ملزم به رعایت تعهدات است که خود واجد آن میباشد و به اراده و رضای خود آن را پذیرفته است.

در رابطه با دولتهای نوپا که پس از فروپاشی نظام استعماری یا استعمار زدائی پدید آمده اند رییس کمیسیون حقوق بین لملل در سال ۱۹۷۴ گفت که ای اصل مفروض است که مردم مستعمرات معمولاً در موقعیتی نیستند که نقشی در قدرت واقعی دولت مادر (متروپل) ایفا کنند، بنابراین نمیتوان آنها را مسوول عقد معاهدات و ملزم به معاهده ای دانست که با آن موافقتی نداشته اند.

ولی این فقدان تعهد هیچگاه در برگیرنده عدم تعهد نسبت به معاهدات ارضی نبوده و نیست. دکتترین لوحه مطهر شامل افغانستان نیز نمیشود زیرا افغانستان سالها پیش از روند استعمارزدائی استقلال سیاسی اش را بدست آورده و بهمین محدوده جغرافیه ای شناخته شده است. معاهداتی که در رابطه با تمامیت ارضی یک کشور اند، مانند معاهده دیورند که افغانستان آنرا بعد از استقلال نیز تایید کرد، معاهده های ارضی و مرزی، معاهده ها درباره تنگه ها و رودخانه های بین لمللی، ارتباطات بین لمللی و غیره، طوریکه گفتم به قوت خود باقی میمانند. اگر معاهدات مرزی لازم لرعایه نمیشدند، مشکلات پیچیده و زیادی در سطح جهانی بروز میکرد.

مطابق کنوانسیون وین راجع به جانشینی دولتها سال ۱۹۷۸، جانشینی دولتها تاثیری بر موارد زیر ندارد:

مرز یا تعهدات و حقوق مربوط به نظامهای مرزی که براساس یک معاهده ایجاد شده باشند، معاهده های که موجد قواعد آمرانه حقوق بین لملل اند و معاهدات که اعلام کننده قواعد عرفی موجود بین لملل میباشند.

اصول بنیادین حقوق بین لملل که بیشتر ذکر آن رفت بدون شک از قواعد آمرانه و همزمان قواعد عرفی حقوق بین لملل اند که دولتهای خلف و سلف همه (چه جانشین و چه پیشین)، در رعایت آنان ملزم میباشند. از آن جمله است اصل ثبات مرزها ی بین لمللی. پس معاهدات مرزی دوران استعمار بعد از استقلال نیز لازم لرعایه اند.

البته بعد از دوره فروپاشی استعمار، در زمان ما نیز کشورهای جدید پدید آمده اند. طوریکه ذکر شد از آغاز دهه نود سده بیستم ۲۵ کشور جانشین بجای دولتهای سلف خویش ظهور کردند. مسأله جانشینی معاهدات در رابطه با این کشورها چگونه حل میشود؟ آنچه که جانشینی این کشورها را در رابطه با معاهدات از کشورهای جانشین دوره استعمار زدایی متمایز میسازد اینست که چون آنان مستعمره نبوده اند، دکتترین "لوحه مطهر" در مورد آنان نیز تطبیق نمیشود. پس معاهدات دولت پیشین برای آنان الزام آوراست. درین زمینه کنوانسیون وین ۱۹۷۸ چنین مقرر میدارد: دولتهای جدیدی که در اثر انفصال یا تجزیه به وجود آمده اند، وارث معاهدات دولتهای ما قبل خود هستند (ماده ۳۴). دولتهای جدیدی که در اثر ادغام و اتحاد دو یا چند کشور بوجود می آیند، بجز در موارد استثنا تمام معاهداتی که به وسیله کشورهای ما قبل منعقد شده، در مورد سرزمینهای که در آنها قابل اعمال بوده است، همچنان اعمال میگردد (ماده ۳۱).

مسأله جانشینی در معاهده دیورند

وقتیکه پرویز مشرف در مجمع عمومی ملل متحد اعلان کرد که حاضر است به خاطر جلوگیری از عبور و مرور ترورستها مرز کشورش را با حصار ببندد. کریم رحیمی سخنگوی ریاست دولت به تاریخ ۵ میزان در یک نشست خبری در رابطه با اظهارات پرویز مشرف گفت: "خط دیورند، که در زمان امیر عبدالرحمان خان (۱۸۹۳) کشیده شد، برای صد سال شماری از مناطق، از پامیر بدخشان شروع تا جنوب غرب کشور را بنابر فیصله بریتانیای وقت از افغانستان جدا و با پاکستان کنونی پیوست.

حالا که از پوره شدن این معاهده تحمیلی حدود ۱۲ سال می گذرد، چندین بار این مسئله بین دوکشور مطرح شده اما در مورد فیصله صورت نگرفته است.^{۱۷}

حال آنکه نعیم خان سخنگوی وزارت خارجه پاکستان، روز قبل از آن در اسلام آباد در یک کنفرانس خبری اظهار داشته بود که خط دیورند یک خط بین المللی بوده، و این مسئله قبلا با دولت افغانستان حل گردیده است.

از سخنان سخنگوی ریاست دولت به این نتیجه میرسیم که معاهده دیورند استعماری و تحمیلی است و برای صد سال اعتبار داشته است.

در این باره در فوق اشاره شد که استعماری بودن و تحمیلی بودن باعث الغا یا لغو معاهده ها نمیشوند. چرا مسأله صدساله بودن آن زیاد تر بر سر زبانهاست، حال اینکه معاهده های مرزی وابسته زمان نمیباشند.

استعماری و تحمیلی بودن

درین شکی نیست که معاهدات مرزی افغانستان با کشورهای همسایه در دوران امضا و تطبیق شد که دو امپراطوری بزرگ آن دوران یعنی امپراتوری بریتانیا از جنوب و روسیه تزاری از شمال کشور ما مشغول "بازی بزرگ" خود بودند و سرداران و امیران کشور مصروف تحکیم حاکمیت خانوادگی خود. نقش این دو امپراتوری را در تحدید مرزهای کشور کسی نمیتواند اینکار کند. طوریکه نه تنها سرحدات جنوبی کشور استعماری و تحمیلی است بلکه

سرحدات شمالی کشور نیز استعماری و تحمیلی می باشد. چنانچه ولایت مرو را در سال 1884م. و علاقه پنجه در را در سال 1885 م دولت روسیه تزاری به زور گرفت.

در علاقه پنجه سربازان مدافع کشور با وجود کمی عدد و نرسیدن کمک تا آخر مردانه و شجاعانه در برابر نیروهای اشغالگر رزمیدند و با آنهم دولت آن وقت افغانستان بدون ادعای استرداد خاکهای اشغال شده اش، این دو علاقه را توسط قراردادهاپیش به روسیه سپرد. در حالیکه در مورد مرزهای جنوبی کشور در مسایلی مرزی غالباً معامله ها و سازش های پنهانی و آشکار سران و سرداران قبایل، طوریکه تاریخ گواه است، نقش اساسی را بازی میکرده است. اگر سازشهای سران و سرداران نمیبود، مردم غیور آن نواحی کشور آن شجاعت و مردانگی را داشتند که از کشور دفاع کنند.

بنا بر این خارج از منطق و انصاف است که تنها معاهده دیورند را استعماری و تحمیلی بگوییم. تنها فرقی را که میان معاهده مرزی دیورند و معاهدات مرزی با همسایه های دیگر افغانستان میتوان یافت، اینست که مطابق معاهده های مرزی دیورند قبیله های پشتون کشور از هم جدا میشوند حال اینکه مطابق معاهدات مرزی با همسایه های دیگر افغانستان، قومهای دیگر کشور، ورنه از لحاظ تحمیلی بودن و استعماری بودن کلیه معاهدات سرحدی افغانستان که حدود سیاسی کشور را تشکیل میدهند و از دوران امیر عبد لرحمان خان به جا مانده اند، معاهدات استعماری و تحمیلی اند یا حد اقل با خواست کشور های استعماری تطابق داشته اند.

تحمیلی بودن و استعماری بودن تنها به افغانستان منحصر نمیشود. مثلاً کشور همسایه و دربه دیوار ما ایران نیز بر اساس **معاهدات تحمیلی "گلستان"** و **"ترکمن چای"** در همان روزگاران، شهرهای مهم و آباد شمالی خویش را بنفع روسیه تزار از دست داد. ویا در نتیجه رویداد های جنگ اول جهانی دو امپراتوری بزرگ آن وقت یعنی **امپراتوری عثمانی و امپراتوری شریکی "هنگری و اتریش"** از نقشه جهان برچیده شدند و در ویرانه های آن ده ها کشور نوپا پدید آمدند.

کشورهای دیگر قاره های افریقا، آسیا و امریکای لاتین که در گذشته در زیر سلطه کشورهای استعماری اروپایی قرار داشتند، نیز کم و بیش به همین سر نوشت دچار اند.

در دوران استعمار و پیش از آن سرحدات بگونه امروز با ثبات و مستدام نبود. قوانین و مقرراتیکه به چگونگی حفظ و رعایت سرحدات حاکم باشد بصورت امروز وجود نداشت یا حد اقل در مورد کشورهای ناتوان و کم اهمیت و آنهم، غیراروپای تطبیق و اعمال نمیشد. اشغال کشور دیگر که به اتکا به توانمندیهای نظامی و اقتصادی انجام میگرفت چیزی عادی و قبول شده بحساب می آمد. اما امروز مسأله طوری دیگری است. ثبات مرزهای دولتی **طوریک ذکر شد به اصل بنیادین و پذیرفته شده حقوق بین الملل تبدیل شده است. کشور های که در گذشته مستعمره و یا نیمه مستعمره بودند، حدود مرزی شان بصورت کل از دوران استعمار بجا مانده است. درین میان کمتر کشوری را می توان یافت که از تعیین خطوط سرحدی اش راضی باشد. اما صلح و امنیت بین لملی ایجاب میکند که سرحد های موجود به همین شکل که هست، شناخته شود. عدم شناسای و پذیرفتن مرزها به مفهوم دست انداختن به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور دیگر محسوب می شود و مخالف اصول پذیرفته شده منشور ملل متحد است^{۱۵}.**

ما شاهد هستیم که عراق نیز زیر رهبری صدام حسین برای بازنگری مرزهایش هشت سال با ایران جنگید و یکبار نیز کویت را اشغال کرد یگانه نتیجه که بدست آورد اشغال شدن خود کشور عراق است که این هم غیر قانونی و در تضاد با موازین حقوق بین الملل است.

مسئله صد ساله بودن

آیا معاهده دیورند برای صد سال بوده است؟

طوریکه در فوق یاد شد به قول کریم رحیمی سخنگوی ریاست دولت: "خط دیورند، که در زمان امیر عبدالرحمان خان (۱۸۹۳) کشیده شد، برای صد سال شماری از مناطق، از پامیر بدخشان شروع تا جنوب غرب کشور را بنابر فیصله بریتانیای وقت از افغانستان جدا و با پاکستان کنونی پیوست".

با چنین اظهار و استدلالی تنها دل را میتوان خوش کرد. این دلیلی نیست که با آن به سر میز مذاکره نشست و چیزی را اثبات کرد. البته این تنها یکی از استدلالهای است برای محق جلوه دادن خویش به آن توسل میجویند. ورنه دلیل های دگر نیز درنمورد زمزمه میشود که هیچیک اساس حقوقی ندارد. از قبیل اینکه، عبد الرحمان خان بزیر فشار معاهده را امضا کرده است، هیات افغانستان در قرارداد صلح راولپندی از صلاحیت خود برای امضا قرارداد تجاوز کرد، پارلمان افغانستان معاهده دیورند را ملغاً اعلان کرده است و غیره.

اما چرا صد سال؟

چون در معاهده چیزی از مدت اعتبار معاهده دیورند ذکر نشده است، میتوان مدت آنرا بیشتر یا کمتر از صد سال نیز گفت. مثلاً ۵۰ سال یا ۱۵۰ و یا هم ۲۰۰ صد سال و غیره.

عده ای که به این عقیده اند که معاهده دیورند مؤقتی بوده و گمان میبرند برای صد سال اعتبار داشته است، برای اثبات ادعای خود هیچ مدرکی ارایه نکرده اند که بشکل مستقیم و یا غیر مستقیم به موضوع روشنی بباندازد. و یقیناً میتوان گفت که چنین مدرکی وجود هم ندارد اما شواهد عکس آن را تأیید میکند. چنانکه امیر عبدالرحمان خان بعد از امضای معاهده در مجلس درباریان اش ضمن نطق مفصل از جمله چنین میگوید: "... ولی بعد ازین ترک کینه کردیم ... دولت انگلیس هیچگاه از فاصل سرحد به اینسو تخطی نخواهد رد. من هم وثیقه به او دادم که از جانب دولت علیه مستقلة افغانستان تجاوز متصرفانه بعمل نخواهد آمد ... سر هنری دیورند نیز ضمن تأکید سخنان امیر گفت که این سخنان سراپا حقیقت است که ما در سودو زیان هم شریکیم. اکنون که مسئله سرحد فصل شد امیدواریم که روز به روز دوستی و دلگرمی زیادتر شود.

علتی اینکه در معاهده مذکور مدت تذکار نیافته است اینست که معاهدات مرزی دایمی اند. معاهدات مرزی بذات خویش نمیتوانند مؤقتی باشند. هیچ دولتی نمیخواهد حدود قلمرو خویش را به شکل مؤقت تعیین کند و به این وسیله تمامیت ارضی و حاکمیت ملی اش را به قمار بعدی موکول کند. به هر صورت قلمرو هر کشور که توسط مرزهای آن از قلمرو دولت دیگر مجزا میشود، پایه و اساس مادی موجودیت آنرا تشکیل میدهد و به همین علت هر دولت برای

حفظ تمامیت آن مساعی بزرگ به خرج میدهد . منطقاً هیچ دولت به تنظیم و تثبیت مرزهایش بصورت مؤقت رضایت نمیدهد و یقیناً که امیر عبدالرحمان نیز این را نمیخواست. اگر معاهده دیورند مؤقتی میبود به دولت افغانستان نیز لازم نبود در سال ۱۹۴۹ م. شتابزده و عاجل و یکجانبه آنرا ملغاً اعلان میکرد بلکه بهتر میبود که میگذاشت بعد از مدت معین صد سال! معاهده بخودی خود منسوخ می شد و ما حالا قانوناً و موافق با معاهده حد اقل صاحب پشتونستان میشدیم!

به نظر میرسد برچسپ صدساله بر معاهده دیورند شاید تشابه ناگهانه آن با موافقت نامه های اجاره زمین باشد که عموماً برای مدت ۹۹ سال از سوی طرفهای امضاکننده انعقاد مییابد و در موافقتنامه نیز صریحاً ذکر میشود. مانند موافقت نامه های قنصلی و یا اجاره زمین برای فعالیت سفارتخانه ها در کشور بیگانه که معمولاً برای مدت ۹۹ سال انعقاد میابد. اجاره زمین به مقصد های دیگر نیز میتواند برای صد سال باشد. مانند هانگ کنگ که بر اساس قرارداد اجاره برای صد سال به اختیار پادشاهی انگلیس بود و آن قرارداد میان چین و انگلیس به سال ۱۹۹۷ م. به پایان رسید. مقایسه هانگ کنگ با معاهده مرزی دیورند نیز اشتباه محظ است . زیرا معاهده مرزی چیزی و اجاره زمین چیز دیگری است. اجاره در واقعیت انتقال مؤقتی حاکمیت یک سرزمین از یک دولت به دولت دیگر است. دولت اجاره دهنده سرزمین میتواند حاکمیت اولیه خود را پس از انقضای مدت اجاره باز یابد. هانگ کنگ نمونه بارز آن است چنانچه حاکمیت چین بر آن قلمرو دوباره حکمفرما شد.

گفتار پنجم:

شناسای خط دیورند منطبق با منطق و عقل سلیم

طوریکه دیده شد افغانستان برای مدت بیش از پنجاه سال مشکلی بنام قضیه خط دیورند نداشت. از دوران امیر عبدالرحمان خان (که حدود مرزی کشور تحدید شد) تا سال ۱۹۴۹ امیرها و پادشاهان مختلف آمدند و رفتند. و هیچکدام آنان خط مرزی افغانستان را زیر سوال نگذاشتند و همه، این مرز را برسمیت شناختند. حتا در هنگام استقلال کشور پاکستان که وضعیت جدیدی در همسایگی افغانستان پدید آمد، از ادعای ارضی در قبال پاکستان سخنی بمیان نبود. و دولت پاکستان به حدود مرزی فعلی اش به شناسائی افغانستان رسید. مناسبت سیاسی میان دو کشور در سطح سفیران بر قرار گردید. اما الغای معاهدات مرزی تنها در سال ۱۹۴۹ اعلان شد و آنها در تناقض با موازین و هنجارهای حقوقی بین لمللی در رابطه با مرزها.

بمباران سهوی یا قصدی مناطق مرزی افغانستان از سوی نیروهای پاکستان در سال ۱۹۴۹ م. (که ظاهراً سبب این امر شد) دلیل آن قدر قانع کننده، مستدل و مستحکم نبود که معاهده دیورند ملغاً اعلان شود و تمامیت ارضی کشور پاکستان زیر سوال قرار گیرد. الغای معاهدات مرزی از طرف افغانستان، متناسب و متوازن با عمل پاکستان نبود و اعتراض افغانستان میتواند به شکل دیگر بیان شود. ما همچنان دیدیم که در طرح این قضیه، مسأله نامجوی و پیدا کردن شهرت شخصی و خانوادگی نیز نقش اساسی را بازی کرده است. بدون اینکه منفعتهای کلی مردم و کشور مدنظر باشد.

از سوی دیگر افغانستان از لحاظ حقوقی و قانونی به موقعیتی قرار ندارد که موضع سیاسی اش را دفاع کند. ویا با اتکا بر مفاد مواد معاهدات مربوطه افغانستان، رویه قضای بین لمللی ناظر به اختلافات ارضی و مرزی، اصول پذیرفته شده حقوق بین لملل و هنجارهای حاکم بر جانشینی کشورها، حد اقل به دیگر کشورها بفهماند که بعد از ملغا قرار دادن معاهده های مرزی اش چه می خواهد بکند و چه هدف در پیش دارد.

وبازهم کشور ما توانایی اقتصادی، نظامی و آن وحدت ملی را ندارد که مانند ایالات متحده امریکا و زورآوران دیگر امروز، با زور توسل جوید و با اتکا بزورنظامی آن مناطقی را که خواهان الحاقش به خاک خود است، به تصرف خویش در آورد و پاکستان را مجبور به پذیرش شرایط خود کند. با وجود که اعمال توسل به زور مطابق حقوق بین لملل طوریکه ذکرش رفت نیز غیر قانونی است. و موازین حقوق بین لملل چنین اجازه ای حتی به قدرت های بزرگ هم نمی دهد. تصرف خاک بزور نظامی یک عمل غیر قانونی شمرده میشود.

قدرتهای بزرگ که عمل غیر قانونی را انجام میدهند توانایی آنرا نیز دارند که چند کشوری را بدور خود بکشند و هم میتوانند یک دولت دست نشاندۀ بوجود آورند و به آن کمک مالی، نظامی و غیره بکنند تا از آن طریق نیتها و هدفهایشان را اعمال نمایند. بهانه آنان نیز حد اقل در وهله اول به راست می مانند و میتوانند مسأله را در یک سازمان بین لمللی مثلاً در در شورای امنیت ملل متحد طرح کنند. حال آنکه ادعای ارضی افغانستان با پاکستان از روز اول به راست نمی ماند و غیر قانونی بود و به همین ملحوظ با تردید کشورهای دیگر مواجه شد. تنها دو کشور هند و اتحاد شوروی سابق به آن از فاصله دور به شکل تأیید سر میجنبانند که آنان هم دلیل سیاسی داشتند. افغانستان برای حصول ادعایش هیچ وسیله بدست ندارد و هرآنچه میکند سرخود به سنگ زدن است که زیانهای جبران ناپذیر برای مردم و کشور ما ببار آورده است.

از همینرو است که شناسای خط دیورند عملی است منطبق با منطق و موافق به عقل سلیم و منافع والای کشور. همانطوریکه بسیاری از صاحب نظران معتقد اند، مردم افغانستان با شکم گرسنه، تن عریان و پای برهنه توانای پرداختن خساره های بلند پردازیهای زمامداران گذشته را ندارند و در آینده نیز نخواهند داشت.

به قول محترم اسیستانی " قریب هفتادسال است درجا میزیم بدون آنکه یک قدم بجلورفته باشیم، اما دشمن پیوسته تیشه بریشه ما میزند و مردم ما با پوست و گوشت خود درد این بلند پروازی را حس میکنند. اکنون زمان آن فرار سیده است که از مرکب احساسات فرودآیم و جایگاه خود و پاکستان را در محاسبات سیاسی دریابیم و به این مسأله نقطه پایان بگذاریم."

بویژه ازینجهت نیز که مسأله خط دیورند به منبع درآمد خوبی برای عده ای از دلالهای سیاسی دو سوی مرز تبدیل شده است.

باید گفت که مسأله خط دیورند در وحدت ملی ما نیز نقش منفی را دارد بازی می کند.

عده ای از هموطنان ما فکر میکنند که برای پایان دادن به قضیه خط دیورند لازم است یک کنفرانس بین لمللی به اشتراک کشورهای مانند امریکا، چین، هند، پاکستان، کشورهای آسیای میانه، ایران و همچنان اتحادیه اروپا و

سازمان ملل متحد دایر گردد (خلاصه: تدویر کنفرانس جهانی). این کشورها ضمن تعهد بر عدم مداخله در افغانستان متعهد گردند که بعوض دشمنی تاریخی! بر مسایل حل نشده باید حق افغانستان بر استفاده از بنادر مخصوصاً در ایران و پاکستان تثبیت نمایند، بدین وسیله دستیابی افغانستان به راه های آبی تأمین یابد.

با وجود احترام به عقاید این دوستان نگارنده به این نظر است که دعوت به تدویر کنفرانس بین لمللی با ادعای دستیابی به بنادر کشورهای ایران و پاکستان و دسترسی به راه های آبی آن کشورها در واقعیت "از زیر باران برخوردار شدن و بزیر ناوه دان نشستن" است. زیرا اگرما اول تنها از پاکستان طالب خاک بودیم با اینکار خود از ایران نیز مطالبه خاک(بندر) میکنیم. از لحاظ سیاسی تدویر چنین کنفرانسی غیر ممکن مینماید چون دولت پاکستان به عنوان جانب قضیه، به تدویر چنین کنفرانسی هیچگاه حاضر نخواهد شد و بدون اشتراک آن کشور کنفرانس بین لمللی نیز بی مفهوم است. زیرا درین صورت موضوع قضیه خط دیورند صیغه بین لمللی بخود خواهد گرفت، حال آنکه پاکستان حتا با دولت افغانستان از اظهار و بیان وجود چنین قضیه ای بطور رسمی انکار میکند. اگر مسأله دسترسی به بندرها در میان باشد یقیناً که ایران نیز چنین کنفرانسی را نخواهد خواست. منطقاً هیچ کشور متعهد نخواهد شد به عوض ادعاهای نامعقول بنادر دریایی اش را به خدمت افغانستان بگذارد. جالب کشیدن پای ایران درین موضوع است که با منافع استراتژیک امریکا در "ماهی گرفتن از آب گل آلود" خوب میخواند، همانطوری که منافع اتحاد شوروی سابق با طرح خط دیورند در آن زمان مطابقت داشت.(نگاه کنید: خلیل رومان، افغانستان- پاکستان: چانس ها و چالش ها، در آرشیف سایت آرپایی).

برای عدم مداخله دیگران، ما افغانها باید قبل از همه از خود شروع کنیم و یاد بگیریم خودمان به آله دست دیگران تبدیل نشویم. اگر ما به آله مداخله کشور دیگر مبدل نشویم، هیچ کشور دیگر موفق نخواهد شد به امور داخلی ما دست اندازی کند. هرآنچه در کشور ما میگذرد قبل از همه ما خود مسئول آن هستیم و بعد از آن نوبت همسایه ها و غیر همسایه ها میرسد. ما باید اولتر از همه زمینه قطع مداخله را از میان ببریم و بدانیم که با همسایه ها، نمیتوان با ادعای آسوده زیست. در سطح ملی نیز نا همگونی ملی را در کشور خود درک کنیم. ما باید بدانیم که همانطوری که انسانها در قیافه و ظاهر از هم متفاوت اند، از نگاه طرز فکر نیز میتوانند اختلاف داشته باشند، این اختلاف را بپذیریم. همانطوری که در گفتار میگوئیم افغانستان از همه ماست در عمل نیز همان کنیم. با تبعیض، امتیاز خواهی، استثنائطلبی، انحصار قدرت، انحصار فکری و عقیدتی، با کشتنها، زدنهای زنجیربستنها، زبان از حلقوم برآوردنها، و دم توپ پراندنها، چیزی که تاریخ کشور ما مملو از آن است، نمیتوان نه صلح و آشتی در کشور ایجاد کرد، نه وحدت ملی بوجود آورد و نه هم از مداخله دیگران در امان ماند.

در قضایا مهم است که منافع ملی و کشوری در نظر گرفته شود نه قومی و اتنیکی و همچنان کشور ما نباید بوسیله ابر قدرتها برای درگیری با همسایه استفاده شود. روند قضایا در کشور هنوز هم گواه آن است که ما از تجربه های تلخ گذشته کمتر آموخته ایم.

به هر صورت یگانه راهی که باقی میماند مذاکرات دو جانبه و باورمند شدن طرفها از این امر است که تنها در صورت صلح و امنیت، عدم مداخله در امور داخلی است که هر دو طرف یعنی هم افغانستان و هم پاکستان برنده واقعی میشوند. افغانستان باید اعلان کند که معاهده دیورند و تمام قراردادهای قبل از آن را برسمیت می شناسد و در مقابل

دولت پاکستان باید از هر گونه مداخله در امور کشور ما دست بردارد و از هر عمل غیر دوستانه و فرستادن عناصر خرابکار و مخالف دولت بپرهیزد. البته جامعه بین‌المللی می‌تواند درین مورد نقش مثبت ایفا کند.

حق ترانزیت به بحر و از بحر به کشور را نمیتوان بر اساس ادعای ارضی و گذاشتن شرط به یک کشور همسایه بدست آورد. اینکار طوریکه تجارب کشورهای دیگر محاط در خشکۀ جهان نشان میدهد مربوط به دوستی، حسن نیت و همجواری نیک میشود. هرگاه میان کشورهای همسایه سیاستها بر اساس اعتماد متقابل، عدم مداخله، احترام متقابل به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی یکدیگر و تساوی حقوق و منفعت متقابل بنا گردد، مسأله عبور از کشور ترانزیت به بحر و برگشت از آن نیز به ساده‌گی قابل حل و فصل است. افغانستان یگانه کشور محاط در خشکۀ نیست. اما از لحاظ موقعیت، کشور ما یگانه و بیمانند است که کمتر کشور محاط در خشکۀ جهان دارای این امتیاز بخصوص میباشد. از صلح و امنیت در افغانستان نه تنها افغانستان بلکه تمام همسایه‌های ما سود خواهند برد. در واقعیت افغانستان با موقعیت خویش مانند پلی برای ترانزیت به آسیای میانه، نه تنها برای پاکستان مهم است، بلکه برای هند، حتا ایران و کشورهای دیگری که قصد دسترسی با منابع غنی آسیای میانه را دارند و همچنان برای خود کشورهای آسیای میانه از اهمیت ویژه برخوردار میباشد. استفاده از چنین موقعیت یکتا فقط در صورت صلح و امنیت در افغانستان میسر است. و از سوی دیگر افغانستان نیز نیاز دارد که از راه پاکستان به دریای آزاد دسترسی داشته باشد. این دسترسی وقتی میسر میشود که مناسبات میان دو کشور دوستانه باشد و از ادعاهای ارضی در مقابل یکدیگر خود داری شود و افغانستان منافع ملی و کشور خود پی ببرد و مورد استفاده کشور دیگری قرار نگیرد.

چنانچه خود آغای کرزی رییس جمهور افغانستان نیز خطاب به اعضای پارلمان تازه ایجاد شده گفت: "مناسبات میان افغانستان و پاکستان باید بر پایه احترام دوجانبه و اصل عدم مداخله در امور یکدیگر، گسترش یابد."^{۱۸}

ولی بدون شناسای خط دیورند به یقین میتوان گفت که مناسبات دو کشور هرگز نخواهد توانست بر پایه احترام دوجانبه بر تمامیت ارضی، تساوی حقوق، حسن نیت، حسن همجواری و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر پیریزی شود، همانگونه که با حلوا حلوا گفتن نمیتوان دهن را شیرین کرد.

پایان جنوری ۲۰۰۶

روکردها:

۱. برای ملاحظه متن معاهده‌های دیورند و سایر معاهدات با انگلستان و روسیه شوروی نگاه کنید به تاریخ افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ضمیمه ب، بقلم میر محمد صدیق فرهنگ، انتشارات عرفان ایران.

۲. نگاه کنید: از جمله، کاندیدای اکادمیسین اعظم سیستانی، مسأله پشتونستان: از سراب تا مرداب، غلام سخی ارزگانی خط دیورند یا بازی سیاسی (نویسنده: غلام حیدر جمالی)، خلیل رومان، افغانستان- پاکستان: چانس‌ها و چالش‌ها، همت فاریابی، طرح حصار یا ادامه بحران خط دیورند، احمدشاه دولتی فاریابی، نظری به پیشینه تاریخی مرزبندی محیط جغرافیای تاریخی افغانستان، و مضمونهای دیگر از سایر نویسندگان در رابطه به خط مرزی دیورند در آرشیف سایت آریابی.

۳. ا. سیستانی، مسأله پشتونستان: از سُراب تا مُرداب، آرشیف سایت آریایی.

۴. ا. سیستانی، همان منبع.

۵. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ضمیمه ب، انتشارات عرفان، ص، ۱۰۰۵.

۶. منظور امیرحبيب الله خان فرزند امير عبد الرحمان خان و پدر شاه امان الله خان است.

۷. فرهنگ، میر محمد صدیق، همان منبع، ص ۱۰۰۶.

۸. فرهنگ، میر محمد صدیق، همان منبع، ص، ۱۰۱۰.

۹. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، چاپ تهران، ص 231.

۱۰. فرانسه کشور متروپل آن وقت در هندوچین بود که متصرفات هندوچین فرانسه شامل کمبوج نیز میشد.

11. Temple Case.

۱۲. شاهو، ملک، حقوق بین الملل، ترجمه محمد حسین وقار، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۲۲۴.

۱۳. رضا، موسی زاده، بایسته های حقوق بین الملل عمومی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۴۹.

۱۴. I. Brownlie, Basic Documents in International law, 4th ed. Oxford, Clarendon press, 1995.

۱۵. عدم شناسایی خط دیورند و عواقب آن برای افغانستان بقلم نویسنده این سطرها، آرشیف سایت آریایی.

۱۶. عهدنامه سال ۱۹۷۸ م. در زمینه جانشینی کشورها در موضوع های غیر از معاهده ها، و عهدنامه سال ۱۹۸۳ م. در زمینه جانشینی کشورها در اموال، اسناد و دیون. (شق ب، بند ۱، ماده ۲ عهدنامه ۱۹۷۸ م.)

۱۸. اخبار آریایی

گفتار سوم: چند نکته درباره نقشه، خط، سرحد و عنوان معاهده دیورند یکجا با متن آن به انگلیسی و فارسی

درین اواخر مقاله های به ارتباط خط دیورند در سایتهای انترنتی به نشر سپرده شده است که گمان میشود در رابطه به آغاز کار پارلمان افغانستان از اهمیت ویژه برخوردار باشد.

باینکه اینجانب در گذشته مقاله نسبتاً مشروحی را درین زمینه، زیر عنوان " **نگاهی به رد پذیرش معاهده دیورند و موازین حقوق بین الملل**" در تارگاہی آریایی به نشر سپرده ام که مورد استقبال مثبت هموطنان ما بشمول آنانیکه در نوار مرزی زندگی میکنند قرار گرفت که این قلم را منت گذار خود ساختند. ولی شکی نیست که ازین "زخم ناسور" کشور غالباً عده ای برای کسب اهداف شخصی و سیاسی و غیره استفاده میکنند که گاهی بادلائیل نه چندان موجه این زخم را تازه تر مینمایند.

بوسیله این نوشته میکوشم چند نکته مطرح شده حقوقی را که نمیتوان بطور سطحی از آن گذشت، از دیدگاه خویش به دادگاه خوانندگان برسانم.

می نویسند خط دیورند بالای امیر عبدالرحمن خان از راه توسل به زور که یک سیاست عنعنوی انگلیس را تشکیل می داد تحمیل گردیده است زیرا زمانیکه امیر عبدالرحمن خان نقشه خط متذکره را از هند برتانوی مطالبه نمود موصوف بعد از مشاهده آن در حیرت فرو رفت و دید که مناطق قبایل پشتون و بلوچ دو نصف گردیده که یک نصف آن بطرف انگلیس ها شناسائی گردیده است.

و دیگر اینکه در معاهده دیورند به عوض **سرحد** از کلمه **خط** سخن بمیان آمده است. نتیجه اینکه **خط و سرحد** از هم فرق دارند چون **خط** ساحة نفوذ را تعیین میکند و **سرحد** مرز کشور را.

در جمله اول این نقل قول دو نکته مطرح شده است: یکی **تحمیلی بودن و دیگری عدم نقشه در زمان انعقاد معاهده.**

در مورد اول البته شکی وجود ندارد که این معاهده تحمیلی و نابرابرانه بود اما تحمیلی بودن آن هم بر مبنای معیارهای آن زمان، (که کاربرد زور برای مستعمره ساختن و یا اشغال سایر سر زمین ها چیزی عادی بود) و هم بر اساس هنجارهای امروزی (که مرزهای تحمیلی استعماری آن روزه را خلل ناپذیر و ثابت می شناسد) بمعنای غیر قانونی بودن و مردود بودن آن **معاهده** نمی باشد.

البته رد این معاهده وقتی دارای اهمیت و قابل بررسی بود که افغانستان استقلالش را حاصل کرد. و یا اینکه در وهله استقلال هند و جدایی پاکستان که اوضاع جدیدی در جنوب کشور پدید آمده بود، از سوی افغانستان بصورت جدی، پیهم و روشن و مصرانه با انگلیسها در میان گذشته میشد.

همگان میدانند که در مقطع تاریخی پیش از رسیدن انگلیسها در هند و تسخیر آن کشور توسط آنها مناطق شمالی هندوستان که امروز پاکستان را تشکیل میدهد زیر سیطره پادشاهان افغانستان بود. در آن روزها تاریخ جهان کشوری را بنام پاکستان نه می شناخت و نه هم، چنین نامی موجود بود. همانگونه که کشوری بنام اسرایل در آنوقت وجود

نداشت. اما امروز این دوکشور در روابط بین‌المللی یک واقعیت‌اند که هر از گاهی به‌نگام و یا بی‌نگام بسوی همسایگان خویش هراس افگنی میکنند. تا جاییکه تأثیر و نفوذ آنان به دلیل کمکها و پشتیبانی‌های دول حامی‌شان در قضایا بر مراتب بیشتر از آنانی است که خود را مستحق‌تر میدانند.

مناطق متشکله کشور پاکستان صرف نظر از اینکه در گذشته به تصرف کدام تشکیل سیاسی قرار داشته و یا کی‌ها در آن حاکمیت داشته‌اند، امروز قلمرو پاکستان را تشکیل میدهند و تمام کشورها به این واقعیت اعتراف دارند. اینکه فلان تاریخ‌نویس چنان گفته و یا بهمان به ماهیت موضوع هیچ تغییری وارد نمیکند.

در تاریخ جهان امپراتوری‌های زیادی از سوی اقوام مختلف پدید آمده‌اند و هم ناپدید شده‌اند. اگر باز ماندگان امپراتوری‌های دوران پیشین کشورهای مختلف خواهان سرزمین‌های گذشته خود شوند ادعاهای ما در هاله‌ای از ابهام خواهد ماند و راه ما در چاه خواهد رفت.

ولی چیزی که برای ما اکنون مهم است افغانستان امروزی است که هویت ملی و خصوصیت شهروندی ما در چوکات آن تجسم مییابد. ما باید از حالا، از شرایط کنونی کشور خود صحبت کنیم نه از گذشته، و بکوشیم آنچه را که حالا داریم از دست ندهیم. دولت و دولنداری در زمان ما بر مبنای اصل شهروندی استوار است نه بر اساس تحولات گذشته تاریخی و روایتها، یا پیوندهای قومی، مذهبی، زبانی و یا ملاحظات دیگری از این نوع.

همانا اصل شهروندی است که پیوند حقوقی و سیاسی یک شهروند را با دولت و کشورش برقرار میسازد و حقوق و جایب متقابل کشور و شهروند را بایکدیگر بوجود می‌آورد. مسأله دوستی و مؤدت با سایر ملل از همین مبدا آغاز می‌آید. امروز افغانستان متعلق به کسانی است که شهروندان این کشور اند. هم همینها اند که از صلح و آرامش در کشور به درجه اول مستفید میشوند، و از بربادی و تباهی آن متضرر میگردند. اختلاف و نفاق همین شهروندان باعث ویرانی کشور، و شفقت و اتفاق آنان باعث بهبود وضع در کشور و سرانجام شگوفایی خواهد شد.

تاریخ کشور ما نشان داده است که کشور های مختلف حامی گروههای مختلف فقط تا وقتی دوست بودند که منافع شان در وجود آن گروهها تامین میشد. کشورهای بزرگ دُپدخَل در اوضاع افغانستان فعلی نیز از این امر مستثنا نیستند. این کشورها هیچ حقی ندارند به بهانه کمک به افغانستان خواستهای خویش را به سر دولت افغانستان تحمیل کنند. همانطوریکه در گذشته دولت استعماری انگلیس میکرد. زیرا این دولتها قانونن نه برای تحمیل و تطبیق سیاستهای خویش در افغانستان آمده‌اند بلکه مشروعیت بین‌المللی شان تنها و فقط بر پایه کمک به امنیت و بازسازی کشور بنا نهاده شده است. و دولت افغانستان این را نیز باید بداند که مشروعیت آن قبل از همه بر مبنای مشروعیت ملی استوار است نه بین‌المللی. در صورت عدم توجه به این امر از سوی دولت، بهانه خوبی بدست مخالفان دولت می‌افتد که آنرا در انظار عمومی همچون دولت دست‌نشانده بنمایانند.

و اما درباره نقشه

در فوق ذکر شد "زمانیکه امیر عبدالرحمن خان نقشه خط متذکره را از هند برتانوی مطالبه نمود موصوف بعد از مشاهده آن در حیرت فرو رفت و دید که مناطق قبایل پشتون و بلوچ دو نصف گردیده که یک نصف آن بطرف انگلیس ها شناسائی گردیده است".

لازم بیاد آوری است که وجود نقشه در معاهدات مرزی یک ضرورت است. بصورت کل در تمام معاهده های مرزی میان تمام کشورهای جهان حد بندی یا تجدید مرز همیشه به دو مرحله انجام میپذیرد:

در مرحله اول مسیر کلی خط مرزی در روی نقشه تعیین میگردد که در آن تمام مکانها، محل ها، راهها، کوهها، تپه ها و غیره که در مسیر خط مرزی قرار دارند و یا نزدیک به آنها، نموده شده و امتداد خط مرزی در آن نشان داده میشود. در مرحله دوم آنچه که در روی نقشه تعیین شده در عمل به روی زمین از طریق نشانه گذاری تطبیق میشود. بطور مثال از طریق گذاشتن نشانه ها و علامه های خاص مانند: تیرکهای مرزی، دیوار، برج، سیم خاردار و غیره. اما در بسیاری حالت ها موانع طبیعی مانند کوهها، رودخانه ها و غیره، که میان دو کشور وجود دارند، باعث جدائی آنان میشوند که درین صورت گذاشتن نشانه ها و علامتهای مرزی لزومی ندارد مانند وجود دریای آمو که خط مرزی افغانستان با تاجکستان و ازبکستان را تشکیل میدهد.

وقتیکه متن معاهده را بخوانید دیده میشود که همین شیوه در مورد معاهده دیورند نیز بکار رفته است.

چنانچه در ماده های ۱، ۳ و ۴، از وجود نقشه که همراه معاهده ملحق است بوضوح یاد شده است. این قلم نمیداند که این نتیجه از کدام مدرک بدست رسیده است که **زمانیکه امیر عبدالرحمن خان نقشه خط متذکره را از هند برتانوی مطالبه نمود موصوف بعد از مشاهده آن در حیرت فرو رفت و دید که مناطق قبایل پشتون و بلوچ دو نصف گردیده که یک نصف آن بطرف انگلیس ها شناسائی گردیده است.**

برای آگاهی بیشتر موضوع بهتر است هم متن انگلیسی و هم ترجمه فارسی آن بتوجه خوانندگان برسد.

در ماده ۱ معاهده مذکور چنین آمده است:

متن انگلیسی:

1. The eastern and southern frontier of his Highness's dominions, from Wakhan to the Persian border, shall follow the line shown in the map attached to this agreement.

متن فارسی:

"۱- حد شرقی و جنوب مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سر حد ایران به درازی خطی که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه معاهده حاضر ملحق است، خواهد رفت."

متن انگلیسی:

3. The British Government thus agrees to His Highness the Amir retaining Asmar and the valley above it, as far as Chanak. His Highness agrees, on the other hand, that he will at no time exercise interference in Swat, Bajaur, or Chitral, including the Arnawai or Bashgal valley. The British Government also agrees to leave to His Highness the Birmal tract as shown in the detailed map already given to his Highness, who relinquishes his claim to the rest of the Waziri country and Dawar. His Highness also relinquishes his claim to Chageh.

متن فارسی:

۳. دولت بریتانیه متعهد میشود که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آن راتا چانک در قبضه خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد میشود که هیچوقت در سوات و باجور و چترال معه وادی ارنوی یا باشکال مداخلت و دست اندازی نخوند کرد. دولت بریتانیه نیز متعهد میشود که ملک برمّل را چنانکه در نقشه مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شده (تاکید از نویسنده مقاله است)، بجناب امیر صاحب واگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دست بردار از ادعای خود به باقی منطقه و زیری و داور میباشند و نیز دستبردار از ادعای خود به چاگی میباشند.

متن انگلیسی:

4. The frontier line will hereafter be laid down in detail and demarcated, wherever this may be practicable and desirable, by joint British and Afghan commissioners, whose object will be to arrive by mutual understanding at a boundary which shall adhere with the greatest possible exactness to the line shown in the map attached to this agreement, having due regard to the existing local rights of villages adjoining the frontier.

متن فارسی:

"۴. این خطی مرزی بعد ازین تا آنجاییکه ممکن و مطلوب باشد توسط هیأت مشترک بریتانیایی و افغانی بتفصیل نهاده و نشان کاری خواهد شد و مراد و مقصد هیأت مذکور این خواهد بود که به اتفاق یکدیگر به سر حدی موافقت نمایند که با عالی ترین دقت ممکن مطابق خط مرزی که در نقشه که همراه این معاهده ملحق است، باشد، ولی حقوق محلی موجود دهات که بنزدیک سر حد قراردارند، درمد نظر گرفته می شود."

از مفاد این مواد چنین بر می آید که نقشه مرزی همزمان با معاهده مرزی موجود بوده و به دسترسی عبد الرحمان خان قرار داشته است. علاوه بر آن محلات و مکانهای که خط مرزی از آن عبور میکند در معاهده بصورت آشکار بیان گردیده است. طبیعی است که بدون نقشه ای که در معاهده ملحق است نشانکاری و علامتگذاری محل های که در معاهده در نظر گرفته شده غیر ممکن مینماید. از سوی دیگر وجود نقشه در معاهدات مرزی امری حتمی است در غیر آن نمیتوان مکانها و محلات را نشانه گذاری کرد و ساحة حاکمیت دو دولت را از هم جدا ساخت.

بنوشته مرحوم غبار مؤرخ شهیر کشور هیبت انگلیسی بیش از ۴۰ روز در کابل بماند و طی این مدت با امیر عبد الرحمان خان مذاکره میکرد در حالیکه سپاه انگلیسی در سرحد افغانستان در حال آماده باش بود.

اقامت ۴۰ روزه در مذاکرات مدت کمی نیست. درین مدت حتماً با نقشه کار میشده است و فرصت برای دیدن نقشه و مسیر حرکت خط مرزی بحد کافی میسر بوده است. بناً اساسی ندارد باور کنیم که معاهده بدون دیدن نقشه امضاً شده است. عبد الرحمان خان کسی نبود که معاهده را بدون نقشه و به اصطلاح ناخوانده امضاً کند.

از طرف دیگر ما درین معاهده با موازین حقوقی بین لملی سروکار داریم نه به روایت مؤرخ. آنچه بنام موازین الزامی حقوقی بین لملل یاد میشود چیزی نیست که طرح شده باشد و یا روایت شده باشد بلکه آن نظامی است از موازین الزام آور حقوقی که در روابط میان دولتها حاکم بوده و دولتها با اعمال خویش آن را پذیرفته اند و از آن پیروی میکنند. بسیاری ازین موازین و مقررات از دورانهای پیشین برای جامعه بین لمللی امروزین به ارث رسیده است که از لحاظ حقوقی لازم الاجرا محسوب میشوند.

روایاتی که از این یا آن راوی حکایت میشود در حقوق بین الملل منبع شمرد نمی شود و فلهاذا اهمیت حقوقی ندارند. چون در آن اراده دولتها متبلور نیافته است. آن را میتوان فقط نظریک شخص یا روایت تاریخی گفت.

در قضاوتها و داوری های بین المللی فقط منابع حقوقی بین الملل سند حقوقی بحساب می آیند. به عبارت دیگر یگانه سند حقوقی که درین قضیه وجود دارد معاهده دیورند و نقشه ملحق به آن است. تنها مفاد معاهده دیورند است که بدرجه اول برای ما و هر مقام بیغرض دیگر اهمیت دارد. زیرا همین معاهده نتیجه توافق اراده دولت آن وقت افغانستان با امپراطوری آن وقت بریتانیا میباشد، چیزی که در عمل انجام یافته است و امروز نیز مرزی رسمی دوکشور افغانستان و پاکستان را تشکیل میدهد.

همانطوریکه در حقوق داخلی قاضی یا دادرس برای اصدار حکم در یک دعوا نیاز به موازین حقوقی دارد که قانونهای داخلی کشور در اختیارش می گذارند، در حقوق بین لملل نیز دادگاه بین المللی بمنظور بررسی دعوا میان دولتها به موازینی نیاز دارد که به عنوان منابع حقوق بین لملل شناخته شده اند. قاضی تنها همان منابع را برای بررسی و شناسای اختلاف و صدور حکم مورد استفاده قرار میدهد.

یکی از سندهای مهمی که در آن از منابع حقوق بین الملل تذکر یافته و بصورت واضح نام برده شده است اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری است. این سند جزو لاینفک نظام حقوقی معاصر و بخش جداناپذیر منشور ملل متحد است.

ماده ۳۸ این اساسنامه منابع حقوق بین لملل را بگونه زیر ذکر میکند:

" ۱ - دیوان که وظیفه آن تصمیم گیری بر اساس حقوق بین لملل در مورد اختلافهای ارجاع شده به آن است باید موارد زیر را اعمال کند:

الف) معاهده ها (کنوانسیون ها) ی بین لمللی اعم از عام یا خاص که موجد قواعد حقوقی بوده و از جانب دولتهای طرف اختلاف صریحاً شناخته شده اند.

ب) عرفی بین لمللی بمثابة دلیل قطعی برای یک رویه عمومی که بصورت قاعده حقوقی پذیرفته شده است.

پ) اصول کلی حقوقی که از طرف ملل متمدن به رسمیت شناخته شده است.

ت) با رعایت مفاد ماده ۵۹ (اساسنامه)، تصمیمهای قضایی و عقاید بر جسته ترین حقوقدانان بین لمللی کشورهای مختلف به منزله وسیله فرعی (کمکی) برای تعیین قواعد حقوقی.

۲- مقررات حاضر، خدشه ای به اختیار دیوان در صدور حکم مطابق "قاعده انصاف و عدالت" وارد نمی آورد، مشروط به اینکه اصحاب دعوا با آن توافق داشته باشند."

بنابر مفاد این ماده منابع که در اختیار دیوان بین المللی دادگستری برای حل نزاع بین دول قرار می گیرد، عبارت اند از معاهده های بین المللی، عرف بین لمللی، اصول کلی حقوقی، تصمیمات قضایی و عقاید بر جسته ترین حقوقدانان ملل مختلف. لازم به یاد آوری است که تصمیمات قضایی و عقاید بر جسته ترین حقوقدانان ملل مختلف فقط بحیث وسیله کمکی مورد استفاده قرار میگیرد؛ یعنی که منابع اصلی شمرده نمیشوند و آنهم زمانی از آندومیتوان استفاده کرد که در مورد موضوع اختلاف، معاهده وجود نداشته باشد و یا عرف و اصول کلی حقوق ساکت باشند. خلاصه اینکه برای بررسی این موضوع از زاویه حقوقی تنها معاهده دیورند ارزش دارد.

در باره خط و سرحد (مرز)

گفته میشود که در معاهده دیورند به عوض **سرحد** از کلمه **خط** سخن بمیان آمده است. نتیجه اینکه **خط و سرحد از هم فرق دارند چون خط ساحة نفوذ را تعیین میکند و سرحد مرز کشور را.**

این استدلالی است که با دلایل زیر بی پایه مینماید. قبل از همه باید گفت که هرکسی که معاهده دیورند را فقط یکبار درست خوانده باشد، چنین استنتاج نخواهد کرد.

اول اینکه در هیچ نقطه جهان و در هیچ زبانی بشمول زبان دیپلماتیک تا کنون چنین تعریفی که در بالا ذکر شد، از خط و سرحد نشده است. اگر سخن از ساحة نفوذ باشد به همگان هویداست که افغانستان در ساحة نفوذ انگلیس قرارداشت. انگلیس با عقد معاهده گندمک اختیار سیاست خارجی افغانستان را بدست خود گرفت. دولت افغانستان اصلاً بدون اجازه انگلیس با هیچ کشوری نمیتوانست رابطه برقرار سازد. بناً کشوری وابسته با انگلیس بود و کاملاً زیر نفوذ آن کشور قرارداشت.

دوم اینکه اصطلاح خط دیورند از سوی نویسندگان و تاریخنویسان رواج یافته است و منظور خطی است که ذریعه معاهده دیورند از پیکر افغانستان جدا شد و جزو هند بریتانیایی گردید و بعد مطابق حق جانشینی جزو پاکستان شد.

در معاهده دیورند کلمه بنام خط دیورند اصلاً وجود ندارد و نام معاهده نیز معاهده کابل (**The Kabul Convention**) یاد شده است.

سوم اینکه وقتی ما از سرحد یا مرز صحبت میکنیم برای تعریف آن مجبور هستیم از کلمه خط استفاده کنیم. مرز خودش خط است. مرز یا سرحد را نمیتوان با شکلهای هندسی دیگر مانند دایره، مربع یا مستطیل افاده کرد. یگانه چیزی که برای افاده سرحد یا مرز مورد استفاده قرار میگیرد کلمه خط است. در تمام نقشه های جهان برای ترسیم

مرز میان کشورها از خط استفاده میشود. در روی زمین نیز مرز خطی است که ساحه حاکمیت دولتها را از هم جدا میسازد که نه تنها شامل سطح زمین میشود بلکه بصورت عمودی هم فضای بالای سطح زمین و هم عمق زیر زمین را احتوا میکند که هم قلمرو فضایی و هم عمق زیر زمینی کشور شامل حاکمیت ملی میشود.

در مناطق دریایی نیز برای تعیین مرز و حدود مناطق بحری از خطی که خط مبدأ نامیده میشود استفاده میشود. بناً وقتی در مناسبات مرزی میان دولتها از این طرف خط یا آن طرف خط صحبت میکنیم منظور اینسو و یا آنسوی مرز است. اگر سخن از ساحه نفوذ میبود منطقی تر این بود که ساحه نفوذ را به کیلومتر مربع نشان میدادند.

و سرانجام آنچه که از همه مهمتر است متن معاهده است. وقتی که معاهده دیورند را بخوانیم می بینیم که در معاهده کلمه سرحد بیش از ۸ بار استفاده شده است. در حالیکه از کلمه خط فقط وقتی استفاده شده است که از نقشه سخن بمیان آمده است. پس چگونه میتوان گفت که در معاهده دیورند به عوض **سرحد** از کلمه **خط** سخن بمیان آمده است. نگاه کنید مثلاً در متن فارسی و انگلیسی ماده های ۱، ۳ و ۴ فوق و همچنین سایر مواد معاهده در پایان این نوشته.

و بالاخره، از گفتار امیرامیر عبدالرحمان خان نیز بر می آید که منظور معاهده حل و فصل روابط مرزی بوده است. امیر مذکور بعد از امضای معاهده در مجلس درباریان اش ضمن نطق مفصل از جمله چنین میگوید: «سایر ملل امور خویش را منظم کردند الا افغانستان، چهارده سال است که من مصروف اصلاحات ام. هر ملتی در در مقابل دشمنان خود دوستانی دارد مگر افغانستان. امروز ما نیز دوست لایق و و شریک در سود و زیان خود یافتیم و لازم دیدم که حدود بین طرفین معین و اختلافات جزئی رفع گردد. من با دولت انگلیس سخن گفتم و حدود شمالی مملکت شما را بواسطه او با دولت روس تعیین نمودم، همچنین حد بندی مغرب مملکت شما را با دولت ایران نمودم و اندک اشتراک سرحدی که با دولت ختای (چین) داشتیم بنامه و پیام معین گردید. ... ولی بعد ازین ترک کینه کردیم ... دولت انگلیس هیچگاه از فاصل سرحد به اینسو تخطی نخواهد کرد. من هم وثیقه به او دادم که از جانب دولت علیه مستقلة افغانستان تجاوز متصرفانه بعمل نخواهد آمد ... سر هنری دیورند نیز ضمن تأکید سخنان امیر گفت که این سخنان سراپا حقیقت است که ما در سود و زیان هم شریکیم. اکنون که مسأله سرحد فصل شد امیدواریم که روز به روز دوستی و دلگرمی زیادتیر شود». (نگاه کنید: افغانستان در مسیر تاریخ).

در باره عنوان معاهده

آیا نام یا عنوان معاهده از اعتبار حقوقی آن میبکاهد؟

گفته میشود معاهده و قرارداد (موافقتنامه) در انگلیسی (Agreement) از هم فرق دارند و آنهم طوریکه در قرارداد (Agreement) دیورند "محظ قرارداد گفته شده نه معاهده زیرا (در قرارداد) هر دو جانب از حیثیت حقوقی متساوی الحقوق نبوده و معاهده از جانب طرفین عقد میگردد که دارای حقوق مساوی باشند و یکسان باشند."

باید بگویم که چنین حکمی قطعی در باره معاهده و قرارداد واقعیت ندارد زیرا هم کشورهای بزرگ و هم کشورهای کوچکتر میتوانند باهم، هم معاهده و هم قرارداد عقد نمایند. آنان همچنان میتوانند توافق خویش را به عنوان دیگری غیر ازین دوتا، یاد کنند. اگر یک کشور با کشور دیگر به توافق برسد و در نتیجه قراردادی امضا کند یعنی نام آنرا قرارداد

بگذارد، این بدان معنا نیست که یکی از طرفهای قرارداد متساوی الحقوق نیست. اما در عین حال اگر یک معاهده امضا کنند طرفها متساوی الحقوق هستند. همچنان این امر میان کشورهای قوی و ضعیف رواج ندارد با وجود که تفاوت میان آنان از لحاظ اقتصاد، سرزمین، قدرت نظامی، نفوس و غیره عملاً وجود دارد. برای اینکه اصل برابری حقوق میان کشورها یک قاعده آمرانه است. هیچ کشوری بزرگ این حق را ندارد که به کشور ضعیف بگوید که چون من قوی تر هستم توافق ما باید قرارداد نام داشته باشد.

عنوان یا نام معاهده وابسته به آن است که معاهده درباره چه موضوع بسته شده است یا بسته میشود و هدف معاهده چیست و چه مسایلی را در میان کشورها تنظیم مینماید و یا تعداد شرکت کنندگان آن چند تا است. ماهانه ده ها معاهده و قرارداد میان دولتها دارای حاکمیت در نقاط مختلف جهان بسته میشود و نظر به اینکه موضوع معاهده چه است، میشود نام آن را در معاهده گذاشت. اصلاً معاهده یک کلمه عام است که شامل هر توافقی الزام آور حقوقی میان دولت ها میشود. دولت ها میتوانند نظر به موضوع و مسایل که در معاهده تنظیم میشود از عنوانهای که متناسب به موضوع است استفاده کنند.

برای جلوگیری از اطالۀ کلام چند عنوان نمونه آورده میشود. معمولترین نامها یا عنوانهای معاهده در جهان امروز عبارت اند از:

عهدنامه (Treaty) مانند عهدنامه های صلح وارسا یا عهد نامه رم برای تشکیل اتحادیه اروپا،

منشور (Charter) مانند منشور ملل متحد،

مقاله نامه یا کنوانسیون (Convention) مانند کنوانسیونهای چهارگانه ژنیو در در زمان بروز کشمکشهای مسلحانه،

پیمان (Pact)، مانند پیمان بریان کلوگ که بنام پیمان پاریس نیز یاد میشود.

اساسنامه (Statute) مانند اساسنامه دیوان بین لمللی دادگستری،

موافقتنامه (Agreement) مانند موافقتنامه ژنیو میان افغانستان و پاکستان در اپریل ۱۹۸۸. باید گفت که معاهداتی

که در زمینه مسایل فنی، تجاری و فرهنگی بسته میشوند بنام موافقت نامه یاد میشوند. **پروتکل (Protocol)** مثلاً پروتکل های الحاقی در رابطه با عهدنامه های ژنیو،

سند نهایی (Final Act) مانند سند نهایی هلسنکی، و غیره.

هیچیک از عنوانهای فوق حق برابری حقوقی دولتهای عقد کننده آن را زیر سوال قرار نمی دهد. چون تمام دولتها صرف نظر از بزرگی، نفوس، اقتصاد، توانایی نظامی، موقعیت جغرافیه یی، نظام سیاسی، اجتماعی و غیره از لحاظ حقوقی باهم برابر اند.

حقوق بین الملل به عنوان معاهده اهمیتی نمیدهد. بطور مثال در بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین معاهده به شکل زیر تعریف شده است: معاهده عبارت است از توافقی که بصورت کتبی بین دولتها منعقد شده و مشمول حقوق بین الملل باشد صرف نظر از عنوان خاص آن و اعم از این که در سند واحد یا در دو یا چند سند مرتبط بهم منعکس شده باشد.

عبارت **صرف نظر از عنوان خاص آن** می‌رساند که عنوان معاهده هیچ تاثیری بر الزامی بودن آن ندارد. معاهده میتواند هر نامی داشته باشد. اختلاف نام مبین مساوی الحقوق بودن و یا غیر مساوی الحقوق بودن منعقد کننده آن نیست. هر معاهده با اعتبار، برای دولت طرف معاهده بصورت کل لازم الاجرا است.

در فوق دیدیم که نام معاهده دیورند، معاهده کابل است که عده آنرا قرارداد دیورند **The Durand Agreement** نیز ترجمه کرده اند. مرحوم غبار آن را معاهده دیورند ترجمه کرده است. هر نام و عنوان که به آن بمانیم در جوهر موضوع تغییری وارد نمیکند. همچنان دیدیم که سرحد افغانستان با چین با ارسال نامه و پیام تعیین گردید (نگاه کنید: بیانیه عبدالرحمان خان به درباریان). اگر بجای کلمه (**Agreement**)، هر کلمه دیگر استفاده میشد حتا تعیین مرز با ارسال پیام و نامه مورد قبول طرفها قرار میگرفت، به اصل موضوع تغییری بوجود نمی آورد.

بنأ این یک استدلال کاملاً نادرست است که بگوییم "معاهده و قرارداد از حیثیت حقوقی متساوی الحقوق نبوده و معاهده از جانب طرفین عقد می گردد که دارای حقوق مساوی و یکسان باشد".

در زیر متن فارسی از کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر و متن انگلیسی از سایت تول افغان رونوشت شده است.

متن قرارداد دیورند یا معاهده کابل ۱۹۹۳

ما بین امیر عبدالرحمان خان جی، سی، ای، اس، امیر افغانستان و حدود متعلقه آن از یکطرف، سر هنری مارتیمردیورند کی، سی، ای، ای، سی، ای فارن سکرتری دولت عالی هند و نایب و وکیل از جانب دولت عالی طرف دیگر،

از آنجا که بعضی مسأله ها به نسبت سرحد افغانستان بطرف هندوستان برپا شده اند و چنانکه هم جناب امیر صاحب و هم دولت عالی هند خواهش انفصال این مسأله بطریق اتفاق دوستانه اند و خواهش تقرر و تعیین حدود دایره تسلط و اقتدار خود شان دارند تا که در آینده هیچ اختلاف رای و خیال در امر مزبور بین این دو دولت همعهد و هم پیمان وقوع نیابد، بوسیله این نوشته معاهده حسب ذیل نموده است:

۱- حد شرقی و جنوب مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سر حد ایران به درازی خطی که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهدنامه ملحق است، خواهد رفت."

۲. حکومت عالی هند در ملکهای که آنطرف این خط به جانب افغانستان واقع میباشند هیچوقت مداخله و دست درازی نخواهند کرد و جناب امیر صاحب نیز در ملکهای که بیرون این خط بطرف هندوستان واقع میباشند، هیچوقت مداخله و دست اندازی نخواهند نمود.

۳. پس دولت بهیه بریتانیه متعهد میشوند که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آن راتا چنگ در قبضه خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد میشوند که هیچوقت در سوات و باجور و چترال معه وادی ارنوی یا باشکل مداخلت و دست اندازی نخواهند کرد. دولت بهیه بریتانیه نیز متعهد میشوند که ملک برمل را چنانکه در نقشه مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شد، بجناب امیر صاحب واگذار نموده شود و جناب امیر صاحب از ادعای خود به بقیه منطقه وزیری و داور دست بردار میباشند و نیز دستبردار از ادعای خود به چاگی میباشند.

۴. این خطی مرزی بعد ازین تا آنجاییکه ممکن و مطلوب باشد توسط هیأت مشترک بریتانیایی و افغانی بتفصیل نهاده و نشان کاری خواهد شد و مراد و مقصد هیأت مذکور این خواهد بود که به اتفاق یکدیگر به سر حدی موافقت نمایند که با عالی ترین دقت ممکن مطابق خط مرزی که در نقشه که همراه این معاهده ملحق است، باشد، ولی حقوق محلی موجود دهات که بنزدیک سر حد قرار دارند، در مد نظر گرفته می شود.

۵. به نسبت مسأله چمن جناب امیر صاحب از اغراض خود بر چهاونی جدید انگریزی دست بردار میباشند و حقوق خود را که در آب سرگی تری بذریعه خرید حاصل نموده اند بولت برتانیه تسلیم مینمایند. بر این حصه سرحد خط حدبندی بحسب ذیل کشیده خواهد شد:

خط حدبندی از سرکوه سلسله خوجه عمران نزدیک پشاکوتل که در حد قلمرو بریتانیا میباشد اینطور میرود که مرغه چمن و چشمه شیراوبه را در افغانستان میگذارد، چشمه شیراوبه عدل مابین قلعه چمن نو و تھانه افغانی مشهور در آنجا بنام لشکر دند میگذرد، بعداً ازین خط حدعدل مابین ریلوی استیشن و کوهچه بمیان بلدک میرود و بطرف جنوب گشته شامل سلسله کوه خواجه عمران میشود و تھانه گواشه را در ملک انگریزی میگذارد و راه را که بطرف شوراوک از جانب مغرب و جنوب گواشه میرود بتعلق افغانستان میگذارد، دولت بهیه بریتانیه هیچ مداخلت تا به فاصله نصف از راه مزبور نخواهد نمود.

۶. شرایط مزبوره این عهدنامه را دولت عالیه هند و جناب امیر صاحب افغانستان اینطور تصور میکنند که این یک کامل و خاطر خواه فیصله جمیع اصل اختلاف رای و خیال که در بین ایشان به نسبت سرحد مذکور بوده اند، میباشد. و هم دولت عالیه هند و هم جناب امیر صاحب بر نمه خود میگیرند که انفصال هر اختلاف فقرات جزئی به مثال آن نوع اختلافات که بر آن در آینده افسرهای مقرر جهت علامت نهی خط حدبندی غور و فکر خواهند نمود بطریق دوستانه نموده خواهد شد تا برای آینده حتا الامکان جمیع اسباب شک و شبهه و غلط فهمی مابین دو دولت بر داشته و دور کرده شود.

۷. چونکه دولت هند از نیک نیتی جناب امیر صاحب به نسبت دولت بهیه برتانیه تشفی و اطمینان خاطر بطور کامل دارند و خواهش دارند که افغانستان را در حالت خود مختاری و استقلال وقوت ببینند لهذا دولت مومی الیه هیچ ایراد و اعتراض بر امیر صاحب در باب خریدن و آوردن اسباب جنگ در ملک خود نخواهند کرد و خود دولت موصوف چیزی معاونت و امداد به عطیه اسباب جنگ خواهند نمود. علاوه بر این جهت اظهار اعتراف خود شان نسبت به طریقه دوستانه که جناب امیر صاحب درین گفتگو و معامله ساخته اند، دولت عالیه هند قرا میدهند که بر آن وجه عطیه سالانه دوازده لک روپیه که الان به جناب ممدوح داده میشود، شش لک روپیه سالانه مزید نموده شود.

المرقوم ۱۲ ماه نوامبر 1893 مطابق ۲ جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری.

The Durand Agreement or the Kabul Convention of 1993

Whereas certain questions have arisen regarding the frontier of Afghanistan on the side of India, and whereas both His Highness the Amir and the Government of India are desirous of settling these questions by friendly understanding, and of fixing the limit of their respective spheres of influence, so that for the future there may be no difference of opinion on the subject between the allied Governments, it is hereby agreed as follows:

1. The eastern and southern frontier of his Highness's dominions, from Wakhan to the Persian border, shall follow the line shown in the map attached to this agreement.
2. The Government of India will at no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of Afghanistan, and His Highness the Amir will at no time exercise interference in the territories lying beyond this line on the side of India.

3. The British Government thus agrees to His Highness the Amir retaining Asmar and the valley above it, as far as Chanak. His Highness agrees, on the other hand, that he will at no time exercise interference in Swat, Bajaur, or Chitral, including the Arnawai or Bashgal valley. The British Government also agrees to leave to His Highness the Birmal tract as shown in the detailed map already given to his Highness, who relinquishes his claim to the rest of the Waziri country and Dawar. His Highness also relinquishes his claim to Chageh.

4. The frontier line will hereafter be laid down in detail and demarcated, wherever this may be practicable and desirable, by joint British and Afghan commissioners, whose object will be to arrive by mutual understanding at a boundary which shall adhere with the greatest possible exactness to the line shown in the map attached to this agreement, having due regard to the existing local rights of villages adjoining the frontier.

5. With reference to the question of Chaman, the Amir withdraws his objection to the new British cantonment and concedes to the British Government the rights purchased by him in the Sirkai Tilerai water. At this part of the frontier the line will be drawn as follows:

From the crest of the Khwaja Amran range near the Psha Kotal, which remains in British territory, the line will run in such a direction as to leave Murgha Chaman and the Sharobo spring to Afghanistan, and to pass half-way between the New Chaman Fort and the Afghan outpost known locally as Lashkar Dand. The line will then pass half-way between the railway station and the hill known as the Mian Baldak, and, turning south-wards, will rejoin the Khwaja Amran range, leaving the Gwasha Post in British territory, and the road to Shorawak to the west and south of Gwasha in

Afghanistan. The British Government will not exercise any interference within half a mile of the road.

6. The above articles of agreement are regarded by the Government of India and His Highness the Amir of Afghanistan as a full and satisfactory settlement of all the principal differences of opinion which have arisen between them in regard to the frontier; and both the Government of India and His Highness the Amir undertake that any differences of detail, such as those which will have to be considered hereafter by the officers appointed to demarcate the boundary line, shall be settled in a friendly spirit, so as to remove for the future as far as possible all causes of doubt and misunderstanding between the two Governments.

7. Being fully satisfied of His Highness's goodwill to the British Government, and wishing to see Afghanistan independent and strong, the Government of India will raise no objection to the purchase and import by His Highness of munitions of war, and they will themselves grant him some help in this respect. Further, in order to mark their sense of the friendly spirit in which His Highness the Amir has entered into these negotiations, the Government of India undertake to increase by the sum of six lakhs of rupees a year the subsidy of twelve lakhs now granted to His Highness.

H. M. Durand,
Amir Abdur Rahman Khan.

Kabul, November 12, 1893